**مقدمه:**

**شبهه‏اى كه از زمانهاى نه چندان دور در محافل علمى مطرح است، اين است كه قرآن جلوه‏اى از عصر و زمان نزول به خود گرفته است و در برخى آيات به مسايلى اشاره مى‏كند كه نشانگر عصر خاص و مردم جزيرة العرب مى‏باشد. طرح اين شبهه اين پرسش را به وجود آورده است كه مفهوم انعكاس اين مطالب در كتابى آسمانى و نازل شده از سوى خداوند، آيا با جاودانگى و جهانى بودن آن سازگار است؟ آيا طرح موضوعات محدود به قوم و زمانى خاص در قرآن موجب محدوديت رسالت نمى‏گردد؟**

**به عبارت ديگر اگر كسى بگويد قرآن بازتاب فرهنگ عصر جاهليت و مردم حجاز است‏يا يك درجه بالاتر تعاليم قرآن متاثر از عادات و رسوم آن عصر و دستورات آن در پاسخ به مشكلات اجتماعى و انسانى آن زمان بوده، چگونه مى‏تواند با خواسته‏ها و آمال و نيازهاى عصر حاضر مطابقت داشته باشد و چگونه مى‏تواند كتابى جاويدان و جذاب و هدايتگر باشد و از همه مهمتر اين مساله چگونه مى‏تواند با وحى بودن قرآن سازگار باشد؟**

**مباحثى كه در اين وجيزه آمده در راستاى طرح موضوع و پاسخ اشكالات است كه به شرح زير آمده است، در آغاز نمونه‏هايى از اشكالها با ذكر مثال آورده شده و سپس به واقعيتهاى انكار ناپذير از عصر نزول ياد گرديده و آنگاه به اشكالها پاسخ داده شده است. اما از آنجا كه ريشه بنيادى دفع اشكالات و تحليل علمى و تاريخى شان نزول قرآن به تعيين موضع و جايگاه رسالت، وحى و سنخ تعاليم قرآن و ظرف بيان آن باز مى‏گردد، به سه نظريه مشهور در اين زمينه اشاره مى‏شود و ضمن بازگويى كامل هر نظريه، پيامدهاى آن نيز بيان مى‏گردد. پذيرفتن هر يك از سه نظريه مبناى دفع شبهات خواهد بود كه راقم سطور نظريه نخست‏يعنى به زبان قوم سخن گفتن قرآن را پذيرفته و از آن دفاع كرده و دو نظريه ديگر را مورد انتقاد قرار داده و اشكالات آن را باز گفته است. اما از آنجا كه قسمت نخست نوشته به درازا كشيد، طرح سه نظريه و نقد آن را به شماره‏هاى آينده مجله موكول مى‏كنيم.**

**فصل اول - نگاهى به مسايل فرهنگى عصر بعثت**

**جلوه‏هاى فرهنگى عصر بعثت**

**يكى از بحثهاى جدى و شبهه افكن در دانش تفسير وجود مسايلى از فرهنگ عصر رسالت در قرآن است. اين مسايل جلوه‏اى از عصر و زمان نزول را نشان مى‏دهد و شبهه‏اى را القا مى‏كند كه آيا اين مباحث قرآن متاثر از فرهنگ زمان خويش و منطقه حجاز نيست؟ آيا نشانگر اين جهت نيست كه قرآن مربوط به عصر خاص و مردم معين است؟ براى توضيح اين شبهه، ناچار بايد همه نكات و جنبه‏هاى آن را مورد توجه قرار داد و مواردى را كه شاهد تاثير پذيرى قرآن از فرهنگ را نشان مى‏دهد بازگو كرد، تا روشن شود كه تا چه حد اين انعكاس بنيادى و در رنگ پذير كردن دعوت قرآن تاثير دارد.**

**آيات شبهه برانگيز بر چند دسته‏اند، گروهى از آنها فرهنگ و آداب مردم جاهلى را نشان مى‏دهد، گروهى ديگر، نيازها و خواسته‏هاى مردم آن عصر را ترسيم مى‏كند و گروهى ديگر نمايانگر ارزشها و دانستنيها و باورهاى مردم حجاز هستند. اكنون براى اينكه به جنبه‏هاى گوناگون اين شبهه‏ها آشنا شويم يكايك آنها را مطرح مى‏كنيم.**

**1. انعكاس مسايل اقليمى و جغرافيايى**

**قرآن در توصيف بهشت و جهنم به مسايل و امورى پرداخته كه بيشتر در سائقه فردى حجازى دلپذير و فرح انگيز است. كسى كه در سرزمين خشك و بى‏آب و علف زندگى مى‏كند، همواره چشم به آسمان دوخته تا ابرى ببارد و زمين را نمناك كند. به همين دليل كمتر به آب دسترسى دارد، در جستجوى آب زلال و گواراست. سبزه و درخت و باغ و بوستان برايش لذت بخش و دست نيافتنى است، لذا توصيف بهشت‏براى چنين خواهش و تمنايى به رؤيا و خاطره‏هاى دل انگيز مى‏ماند.**

**«مثل الجنة التى وعد المتقون فيها انهار من ماء غير آسن و انهار من لبن لم يتغير طعمه‏» (محمد/ 15) مثل بهشتى كه به پارسايان وعده داده شده چون باغى است كه در آن نهرهايى است از آبى كه رنگ و بو و طعمش برنگشته و جويهايى از شير كه مزه‏اش دگرگون نشده است. (1)**

**«عينا يشرب بها عباد الله يفجرونها تفجيرا» (انسان/ 6) به يقين ابرار و نيكان ...از چشمه‏اى كه بندگان خدا از آن مى‏نوشند و به دلخواه خويش جاريش مى‏كنند.**

**«ونادى اصحاب النار اصحاب الجنة ان افيضوا علينا من الماء او ممارزقكم الله‏» (اعراف/ 50) و دوزخيان بهشتيان را آواز دهند كه از آن آب يا از آنچه خدا روزى شما كرده بر ما فرو ريزيد.**

**«و ظل ممدود و ماء مسكوب و فاكهة كثيرة‏» (واقعه/ 32-30) مقربان خدا و سبقت گيرندگان در باغستانهاى پرنعمت ...كه در سايه‏اى پايدار و آبى ريزان و ميوه‏اى فراوان به سر مى‏برند.**

**بى گمان تكيه قرآن در توصيف بهشت‏به نعماتى چون آبى كه رنگ و بويش برنگشته، جويبارهايى كه لذت‏انگيز و فرح بخش است، يا چشمه‏هايى كه بتوانند از آن آب بنوشند و اگر بخواهند جاريش كنند، يا خواهش اهل جهنم از بهشتيان كه از آن آب و روزى بدهند، براى كسى مهم و درك كردنى است كه مساله حياتى آب را در زندگى روزمره خود همواره لمس مى‏كند و با آن ست‏بگريبان است. اما براى كسانى كه سراسر اطراف و اكناف آنان را آب فرا گرفته، سبزه و درخت تا بخواهيد چشمگير است، تشنگى و خشكى و عطش بى‏مفهوم و تا حدى غير قابل لمس و درك است، و طرح آن چندان مهم و جذاب نمى‏نماياند، مثلا شما تصور كنيد براى كسانى كه در مناطق سرسبز و هميشه بهار مناطق استوايى، مناطق شمالى يا مناطق كوهستانى ايران زندگى مى‏كنند، واقعا توصيف رودهاى پرآب و درختاى سرسبز تا چه حد فرح انگيز است؟ بى‏گمان اين توصيفات آن جاذبه‏اى كه براى يك صحرانشين دور از آب و سبزه در منطقه‏اى گرمسير و خشك و سوزان دارد براى افراد ديگر ندارد.**

**همچنين توصيفاتى از اين قبيل در آيات ديگر درباره بهشت و زيبايى‏هاى آن وجود دارد. مثلا در قرآن بيش از 51 بار اين تعبير آمده است: «جنات تجرى من تحتها الانهار»، بهشت مانند باغهايى است كه در كنار آنها نهرهايى عبور مى‏كنند.**

**به همين دليل گفته‏اند: بهشت قرآن با فرهنگ و هاضمه و جاذبه مردم جزيرة العرب تناسب دارد. اين معنا آنجا روشن‏تر مى‏شود كه از ميوه‏هايى از اين بهشت‏ياد مى‏شود كه در آن مناطق يافت مى‏شده، مانند انگور، خرما، عناب، زيتون، انجير نه ميوه‏هايى كه مربوط به مناطق ديگر است مانند گيلاس و آلبالو و آناناس و پرتقال و ليمو و دهها ميوه مناطق معتدل و سردسير.**

**2. شراب در توصيفات بهشت موعود**

**تاكيد و توصيف قرآن از شراب در سوره‏هاى مختلف با همه خصوصياتش براى اهل بهشت موعود، دقيقا با فرهنگ مردم حجاز متناسب است كه در ادبيات، شعر و زندگى روزمره خود به آن اهميت فراوان داده، از آن ياد مى‏كرده‏اند. گاه شعرها مى‏گويد تا رنگ ياقوتى و سكر شراب و بكر بودن آن را براى مخاطبان خود توصيف كند. حال قرآن دقيقا براى مردم عرب كه در فرهنگ ادبى و اجتماعى خود با شراب خو گرفته است، از بهشتى سخن مى‏گويد كه در آن نهرهاى شراب است:**

**«من خمر لذة للشاربين‏» (محمد/ 15) و رودهايى از باده‏اى كه براى نوشندگان لذتى است، شرابى كه پاك و لذت بخش است.**

**«و سقاهم ربهم شرابا طهورا» (انسان (دهر)/ 21) و پروردگارشان باده‏اى پاك به آنان مى‏نوشاند.**

**«يسقون من رحيق مختوم، ختامه مسك‏» (مطففين/ 26-25) از باده‏اى مهر شده نوشانيده شوند. باده‏اى كه مهر آن مشك است.**

**«فى جنات نعيم على سرر متقابلين، يطاف عليهم بكاس من معين بيضاء لذة للشاربين لا فيها غول ولا هم عنهاينزفون‏» (صافات/ 47-43) در باغهاى پرنعمت، بر سريرها در برابر يكديگر، با جامى از باده ناب پيرامونشان به گردش در مى‏آيند. باده‏اى كه خت‏سپيد است و نوشندگان را لذتى خاص به دست مى‏دهد.**

**چنين توصيفهايى از خمر و شراب براى اهل بهشت‏با آن دستورات در حرمت‏خمر در كتاب مقدس و آسمانى چون قرآن اندكى تعجب برانگيز است، اما در عين حال براى بهشت موعود و آينده انسانها دقيقا از همان چيزى استفاده مى‏شود كه در زندگى آنان مطلوب است. (2)**

**3. توصيف آسايش و استراحت در بهشت**

**از نكات جالبى كه در قرآن در توصيف بهشت آمده و با فرهنگ و ادبيات آن مردم متناسب بوده، توصيف شكل نشستن و برخاستن و لميدن و آسايش كردن است كه در مجالس اعيان و اشراف و رؤساى قبايل عرب مرسوم و متعارف بوده كه مردم باديه نشين و دست‏به دهان و فقير همواره در آرزوى رسيدن به آن بودند و در ذهن و خيال خود چنان جايگاهى را آرزو مى‏كردند:**

**«متكئين على رفرف خضر و عبقرى حسان‏» (الرحمن/ 76) بر بالش سبز و فرش نيكو تكيه زده‏اند.**

**«متكئين على فرش بطائنها من استبرق و جنى الجنتين دان‏» (الرحمن/ 54) بر بسترهايى كه آستر آنها از ابريشم درشت‏بافت است تكيه مى‏زنند و چيدن ميوه آن دو باغ به آسانى در دسترس است.**

**«عاليهم ثياب سندس خضر و استبرق و حلوا اساور من فضة و سقاهم ربهم شرابا طهورا» (دهر/ 21-18) در بهشت جامه پوشان ابريشمى سبز رنگ و ديباى ستبر در بردارند و با دستبندهاى سيمين در خدمت‏اند و باده‏هاى پاك مى‏نوشانند.**

**اين توصيفات شايد در مقايسه با كاخها و بوستانهاى مناطق ديگر حيرت انگيز و استثنايى نبوده، اما براى اعراب منطقه حجاز كه شكوه و جلال كاخهاى ايران و روم و ثروتمندان آن را نديده، بى‏گمان جذاب و دل انگيز بوده، لذا قرآن از نعمتهاى مانوس همان منطقه استفاده كرده و براى توصيف بهشت از اين نمونه‏ها بهره برده است.**

**4. زن و حور العين در بهشت**

**اين حكايت درباره زن و حور العين در بهشت نيز تكرار مى‏شود و در آيات بسيارى ديدار زنان زيبا و پاك، دلبرانى فروهشته كه هيچ جن و انسى به آنها دسترسى پيدا نكرده، دخترانى چشم درشت و خيره كننده را وعده مى‏دهد و به زندگى سخت و ملال آور آنان رونق مى‏بخشد:**

**«و بشر الذين آمنوا و عملوا الصالحات ان لهم جنات تجرى من تحتها الانهار...و لهم فيها ازواج مطهرة...» (بقره/ 25) وكسانى كه ايمان آورده‏اند وكارهاى شايسته انجام داده‏اند مژده ده كه ايشان را باغهايى خواهد داد كه از زير درختان آنها جويها روان است ... ودر آنجا همسرانى پاكيزه خواهند داشت.**

**«فيهن قاصرات الطرف لم يطمثهن انس قبلهم و لا جان ... كانهن الياقوت و المرجان‏» (الرحمن/ 56 و 58) در آن باغها دلبرانى فروهشته نگاهند كه دست هيچ انسى و جنى پيش از ايشان به آنها نرسيده است... گويى كه آنها ياقوت و مرجانند.**

**«و حور عين كامثال اللؤلؤ المكنون‏» (واقعه/ 23-22) در آن بهشت‏حوران چشم درشت مانند لؤلؤ نهان ميان صدف وجود دارند.**

**«متكئين على سرر مصفوفه و زوجناهم بحور عين‏» (طور/ 20) بر تختهايى رديف هم تكيه زده‏اند و حوران درشت چشم را همسر آنان گردانديم.**

**اين توصيفها با ادبيات و فرهنگ شعرى چنين مردمى سازگارى دارد و تعبيراتى از اين قبيل در قرآن فراوان به چشم مى‏خورد.**

**5. تشبيهات و تمثيلات قرآن**

**تشبيهات و تمثيلات قرآن با فرهنگ عرب حجازى مرتبط است. در فرهنگ عرب حجازى آب جايگاه ويژه‏اى دارد و بهترين آب هم باران است، به همين دليل آن را غيث (يارى كردن) مى‏نامند. وقتى باران مى‏آيد مى‏گويند: غاث الله العباد خدا بندگان را يارى نمود كه باران نازل كرد. (3)**

**قرآن مى‏گويد «و ان يستغيثو يغاثوا بماء كالمهل‏»(كهف/29) و اگر فرياد رسى جويند به آبى چون مس گداخته داده مى‏شود.**

**در خواست آب و پاسخ آن با تعبير غيث و استغاثه آمده است. در قرآن 63 بار لفظ ماء آمده و بيشتر آن در تمثيلات و تشبيهات است. البته اگر تعبيرات ديگر چون باران، سراب، سيلاب، نهرها و ديگر واژه‏هاى مرتبط با آن را در نظر بگيريم به دهها مورد مى‏رسد در نتيجه متوجه مى‏شويم كه مساله آب چقدر در فرهنگ عرب اهميت داشته و قرآن متناسب با فرهنگ و تمايلات و خلاصه و رد و ذكر اهل ادب و هنر و مطابق با خواسته جاهليت‏سخن گفته است، و به مناسبتهاى مختلف اين تشبيهات را به كار برده و از روانشناسى و آرزوهاى مردم نهايت استفاده را برده است.**

**به همين دليل براى تبيين مسايل مهمى چون حيات دنيا، فرجام كفار، توسل به غير خدا، ارزشمندى كارها و تعيين حق و باطل و ارزش اعمال كافران و مقايسه ميان مؤمنان و كفار در قيامت آنها را به آب تشبيه مى‏كند.**

**«انما مثل الحياة الدنيا كماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض مما ياكل الناس و الانعام حتى اذا اخذت الارض زخرفها...» (يونس/24) در حقيقت مثل زندگى دنيا بسان آبى است كه آن را از آسمان فرو ريختيم، پس گياهان در روى زمين - از آنچه مردم و دامها مى‏خورند - با آن درآميخت تا آنگاه كه زمين پيرايه خود را برگرفت.**

**«والذين يدعون من دونه لا يستجيبون لهم بشى‏ء الا كباسط كفيه الى الماء ليبلغ فاه و ما هو ببالغه‏» (رعد/14) و كسانى كه جز او را مى‏خوانند، هيچ جوابى به آنان نمى‏دهند، مگر مانند كسى كه دو دستش را به سوى آب بگشايد تا آب به دهانش برسد در حالى كه آب به دهان او نخواهد رسيد.**

**«انزل من السماء ماء فسالت اودية بقدرها» (رعد/17) خدا كسى است كه از آسمان آبى فرو فرستاد، پس رودخانه‏هايى به اندازه خودشان روان شدند.**

**«والذين كفروا اعمالهم كسراب بقيعة يحسبه الضمآن ماء» (نور/39) و كسانى كه كفر ورزيدند، كارهايشان چون سرابى در زمينى هموار است كه تشنه، آن را آبى مى‏پندارد.**

**«مثل الجنة التى وعد المتقون فيها انهار من ماء ... كمن هو خالد فى النار و سقوا ماء حميما» (محمد/5) مثل بهشتى كه‏به پرهيزكاران وعده داده شده چون باغى است كه در آن نهرهايى است از آبى... [آيا چنين نعمتى مساوى است‏با] كسى كه جاودانه در آتش است و آبى جوشان به خوردشان داده مى‏شود...**

**سايه و بادهاى خنك از جمله تشبيهات مناسب با جغرافيا و فرهنگ عرب حجازى مى‏باشد. براى يك صحرانشين در گرماى سوزان موضوع سايه آن هم سايه با دوام بسيار مهم است، خصوصا اگر در كنارش آبى و آبشارى، و وزش نسيمى باشد:**

**«و ظل ممدود و ماء مسكوب‏» (واقعه/31-30)**

**جالب است كه مساله ارزش گذاريها هم در عرب با مساله آب و آب دادن مطرح مى‏شود و قرآن اين مساله را نفى مى‏كند.**

**«اجعلتم سقاية الحاج و عمارة المسجد الحرام كمن آمن بالله و اليوم الآخر» (توبه/19) آيا سيراب كردن حاجيان و آباد كردن مسجد الحرام همانند كار كسى پنداشته‏ايد كه بخدا و روز بازپسين ايمان آورده...**

**اين تشبيهات در مقوله مفاهيم و توصيف نعمتهاى خداوند متناسب با هاضمه و كشش مردم جزيرة العرب بسيار است. گفتيم آب براى آنها مهم است و باران يكى از نمودهاى اين آب مى‏باشد. باران براى محيط هاى خشك مبدء آب و همه چيز به آمدن آن بستگى دارد. از آب خوردن گرفته تا كشاورزى و سرسبزى و نشاط روحى. اينجاست كه تشبيهات قرآن در موضوعات مختلف به باران انجام مى‏گيرد و موارد آن بسيار است. (يونس/24، رعد/12، بقره/164، انفال/11، نحل/10، طه/53، حج/63، نمل/6) و جالب‏تر از همه گاه عذابها را با بارانهاى سيل آسا و صاعقه‏وار و تخريب‏كننده‏اى تشبيه مى‏كند كه براى آن محيط كاملا مانوس و شناخته شده است:**

**«او كصيب من السماء فيه ظلمات و رعد و برق‏» (بقره/19) يا چون كسانى كه در معرض رگبارى از آسمان قرار گرفته كه در آن تاريكيها و رعد و برق است.**

**«و ان يروا كسفا من السماء ساقطا يقولوا سحاب مركوم‏» (طور/44) و اگر پاره سنگى را در حال سقوط از آسمان ببينند مى‏گويند ابرى متراكم است.**

**اگر بخواهيم اهميت مساله را در ارتباط با فرهنگ مردم حجاز بهتر درك كنيم، بايد به ديوان عرب يعنى اشعار فراوان عصر بعثت مراجعه كنيم كه در آن چقدر مساله آب، باران، سيل از قول شاعران معروف آن زمان در زبانها مطرح بوده و چقدر مردم با اين تشبيهات و مفاهيم سر و كار داشته‏اند. (4) به همين دليل است كه گفته مى‏شود قرآن با فرهنگ زمان و محيط اقليمى مخاطبان خود سخن گفته است.**

**6. انعكاس آداب و رسوم در قرآن**

**قرآن به عقايد و آداب و رسوم مردم آن دوران توجه مى‏كند. گر چه روش قرآن در اين موارد اين است كه عقايد صحيح را تاييد و عقايد باطل را رد يا اصلاح كند، اما به هر جهت همان شبهه و اشكال مطرح است كه قرآن به اين امور توجه فراوان داشته و مسايل آن مناطق را بازگو كرده است. مثلا درباره سحر و كهانت آيات فراوانى نازل شده است، خصوصا از آن لحاظ كه كار پيامبر را سحر دانسته‏اند:**

**«قال الذين كفروا للحق لما جاءهم هذا سحر مبين‏» (احقاف/7) آنان كه چون حقيقت‏به سويشان آمد منكر آن شدند و گفتند اين سحرى آشكار است.**

**«افسحر هذا ام انتم لا تبصرون‏» (طور/15) آيا اين سحر است‏يا شما درست نمى‏بينيد؟**

**همچنين داستانهايى درباره پيامبرانى چون حضرت موسى عليه السلام را نقل مى‏كند كه با كار سحره و پند آموزى از فرجام آنها و در حقيقت متناسب با عقايد و فرهنگ آنان ارتباط دارد يا ملائكه مى‏آيند تا كار سحره را باطل كنند.**

**«يعلمون الناس السحر و ما انزل على الملكين ببابل هاروت و ماروت‏» (بقره/102) آن افراد به كفر گراييدند كه به مردم سحر مى‏آموختند و آنچه بر آن دو فرشته فرو فرستاده شده بود.**

**خلاصه قرآن بيش از 54 بار ماده سحر را در جنبه‏هاى مختلف نام مى‏برد و اين نشان مى‏دهد كه در فرهنگ آن عصر مساله سحر و كهانت چقدر رواج داشته است.**

**اين مساله در مورد طرح ملائكه در قرآن نيز صادق است. البته برخى آيات در مورد ملائكه مربوط به كارهاى ملائكه و قضايايى است كه آنان در گذشته و در ارتباط با پيامبران داشته‏اند و اين امر طبيعى و نقل آن بى اشكال است، اما آياتى وجود دارد كه به عقايد عرب نسبت‏به ملائكه مربوط مى‏شود، مانند:**

**«وجعلوا الملائكه الذين هم عباد الرحمان اناثا» (زخرف/19) «ان الذين لا يؤمنون بالآخرة ليسمون الملائكة تسمية الانثى‏» (نجم/27) «افاصفاكم ربكم بالبنين و اتخذ من الملائكة اناثا» (اسراء/40)**

**قرآن اينقدر اصرار دارد بگويد كه اعراب جاهلى ملائكه را (مؤنث) دختران خدا مى‏دانند، اما حال اين عقيده چه قدر اهميت دارد و چقدر براى اعصار بعدى تاثير اعتقادى و عملى دارد، بحثى است كه فقط در رابطه با انعكاس فرهنگ مردم آن زمان قابل توجيه است. خداوند گاه توصيفهايى را درباره ملائكه مى‏كند كه قابل توجه است و بايد به حساب اخبار غيبى قرآن گذاشت:**

**«الحمد لله فاطر السموات و الارض جاعل الملائكة رسلا اولى اجنحة مثنى و ثلاث و رباع‏» (فاطر/1) سپاس خداى را كه پديد آورنده آسمان و زمين است. فرشتگان را كه داراى بالهاى دوگانه وسه گانه و چهار گانه‏اند، پيام آورنده قرار داده است.**

**«و ترى الملائكه حافين حول العرش يسبحون بحمد ربهم‏» (زمر/75) و فرشتگان را مى‏بينى كه پيرامون عرش به ستايش پروردگار خود تسبيح مى‏گويند.**

**«تعرج الملائكة و الروح فى يوم كان مقداره خمسين الف سنة‏» (معارج/4) فرشتگان و روح در روزى كه مقدارش پنجاه هزار سال است‏به سوى او بالا مى‏روند.**

**و البته گاه درباره برخى فعاليتهاى خاص ملائكه در تدبير اين عالم سخن مى‏گويد كه آنها را هم نيز بايد به حساب غيبگوييهاى قرآن گذاشت، مانند ميراندن، مؤكل جهنم بودن، عذاب دادن، موكل بهشت‏بودن، فرستادن باران، امدادهاى غيبى در جنگ، سجده كردن بر آدم. كه مجموعا اين دو دسته را عقايد كلى هستند و براى آگاهى از جهان بينى الهى طرح شده‏اند.**

**اين مساله در توصيف جن به شكل گسترده و شگفت انگيز صادق است. آيات بسيارى در مورد جن و كارهايش آمده است. حتى سوره‏اى به نام جن و ايمان آوردن آنها نازل شده است. انعكاس مسايلى كه عرب آن روز با آن سر و كار داشته و عقايدى را ابراز كرده در قرآن مورد بحث و اشكال نيست. آنچه مورد توجه است اشاره به عقايد بسى گسترده مردم عرب درباره جن در زمينه‏هاى مختلف است مانند:**

**«و جعلوا لله شركاء الجن و خلقهم و خرقوا له بنين و بنات بغير علم‏» (انعام/100) براى خدا شريكانى از جن قرار دادند با اينكه خدا آنها را خلق كرده است. و براى او بى هيچ دانشى پسران و دخترانى تراشيدند.**

**«و انه كان رجال من الانس يعوذون برجال من الجن فزادوهم رهقا» (جن/6) و مردانى از انسانها به جن پناه مى‏بردند و بر سركشى آنها مى‏افزودند.**

**آيات بسيارى در شرح وقايع جن آمده است. كه نكته مهم اين قسمت از آيات آنجاست كه به مسايل فكرى و ذهنى مردم آن عصر اشاره مى‏كند. به قول دكتر جواد على در كتاب «المفصل فى تاريخ العرب‏» (5) مساله جن، كهانت، ملائكه، از عقايد بسيار رايج و مورد توجه عرب جاهلى بوده است. از جن مى‏ترسيده ، به او متوسل مى‏شده، كارهايى را به او نسبت مى‏داده كه فاعل آن مشخص نبوده و يا مى‏خواسته مشخص نشود.**

**در اين صورت قرآن مسؤول است كه اين عقايد را براى آيندگان و محيط هاى بزرگ فرهنگى تصحيح كند اگر چه «نسى‏ء» و عقب انداختن هر سال از ماههاى قمرى (6) و يا مساله جن برايشان مطرح نيست‏يا مشكل ذهنى در اين مساله ندارند كه مثلا ملائكه دختر خدا هستند يا نيستند و براى آنان فايده‏اى ندارد كه بدانند جن و انس بر خدا دروغ مى‏بندد يا نمى‏بندد، اما با اين وجود قرآن مطرح مى‏كند:**

**«و انا ظننا ان لن تقول الانس و الجن على الله كذبا» (جن/5) و ما پنداشته بوديم كه انس و جن هرگز به خدا دروغ نمى‏بندند.**

**تنها توجيه اين است كه اين مسايل مشكلات آن عصر و عقايد صحيح يا سخيف مردم آن منطقه بوده است.**

**7. مبارزه قرآن با عادات و رسوم عصر حجاز**

**قرآن برخى عادات جاهليت را بيان و كارهاى مردم آن عصر را توصيف مى‏كند. قرآن در اين موارد به مبارزه بر خواسته و اعمال زشت آنان را از قبيل: ظهار، لعان، ايلاء، نسى‏ء، زنده بگور كردن دختران، ربا، لخت‏شدن به هنگام طواف، زنا و فحشا، تجارت با كنيزكان و به فحشا كشانيدن آنان، و... را نكوهش كرده است.**

**اين مساله در قسمتى ديگر نيز قابل توجه است. در جاهايى كه قرآن كريم برخى از اين رفتارها مانند حج و تحريم جنگ در ماههاى حرام را دستكارى و آنها را نگهدارى مى‏كند و برخى مانند: تعدد زوجات، سه طلاقه كردن زن، محروم كردن زن از برخى حقوق مانند ارث، شهادت، قضاوت (بنابر نظريه مشهور) را تا حدى كنترل مى‏كند.**

**خوب اين مسايل مسلما بازتاب محيط جزيرة العرب است و اگرچه در جاهاى ديگر برخى از اين مسايل وجود داشت، اما در جزيرة العرب قرن هفتم ميلادى بيشتر وجود داشت و بى گمان در قرآن در جايى ديگر نازل مى‏شد، شايد بسيارى از اين مسايل كه در قرآن منعكس و مطرح است مطرح نمى‏شد و برعكس عادات و رسوم و مسايل آن مناطق منعكس مى‏شد.**

**8. واژه‏ها و اصطلاحات برخواسته از افكار مردم حجاز**

**همانطورى كه قرآن در مورد عقايد جاهليت از قبيل سحر، كهانت، زخم چشم، نفاثات و ... بى توجه نبوده و آنها را مطرح كرده است، از اصطلاحات و فرهنگ لغات عصر جاهليت نيز استفاده كرده و در پيامهاى ارشادى و هدايتى خود آنها را به گونه‏اى جاى داده است.**

**اين لغات گاهى در حد انتقال مفاهيم و واژگان متداول مردم است كه در اين صورت زبان قوم و لغت محاوره است. و گاه صرفا برخاسته از فرهنگ و عقايد و باورهاى عرب جاهلى است كه در پيامها، تشبيهات و تمثيلات خود آورده و جاى بحث و سؤال را فراهم ساخته است. مانند واژه و كلماتى كه درباره شيطان آمده است:**

**«رؤس الشياطين‏» (صافات/65) «خطوات الشيطان‏» (بقره/ 168 و 208) «اذا مسهم طائف من الشيطان‏» (اعراف/201) «يتخبطه الشيطان‏» (بقره/275) «استهوته الشياطين‏» (انعام/71) «مسنى الشيطان‏» (ص/41) «اخوان الشياطين‏» (اسراء/27) «تنزلت‏به الشياطين‏» (شعراء/21) «ينزغنك من الشيطان‏» (اعراف/200، فصلت/36) يا برخى واژه‏هايى كه نشان مى‏دهد فرهنگ آن عصر بوده، مانند «عصم الكوافر» (ممتحنه/10) «نصب يوفضون‏» (معارج/43) «لا يمسهم فيها نصب‏» (حجر/48) «قاب قوسين‏» (نجم/9) «سوط عذاب‏» (فجر/13).**

**و دهها مورد ديگر كه نشان مى‏دهد كه اگر در شعر شعراى نامى عصر جاهليت اين واژه‏ها رايج‏بوده و بكار برده شده در قرآن چنين عمل گرديده تا جايى كه مفسرى مانند ابن عباس براى فهم قرآن مى‏گويد به ديوان عرب يعنى اشعار آنان مراجعه كنيد. (7)**

**9. انعكاس دانستنيهاى عصر جاهلى**

**انعكاس باورها و دانستنيهاى عصر جاهليت در قرآن از نكات بسيار قابل تامل و جنجالى است. دانستنيهايى كه جز و علوم و معلومات مردم زمان بوده و مردم درباره پديده‏هاى جهان، خلقت آسمان و زمين، چگونگى حركت‏خورشيد، ماه و زمين و حركت افلاك اعتقاد داشته‏اند.**

**در اينجا به مواردى چند از آنها اشاره مى‏شود:**

**1 - اعتقاد به اعمال و رفتارى كه به جن و شيطان نسبت داده شده و با دانشهاى روز قابل سازش نيست، از قبيل:**

**شيطان انسانها را در بيابانها گمراه مى‏كند (انعام/71)، شيطان افراد را ديوانه مى‏كند (بقره/275)، شيطان با انسان تماس مى‏گيرد (اعراف/ 201) قرآن در اين موارد و موارد ديگر به مناسبت ذكر مثال يا تشبيهى به اين باورها و اعتقادات اشاره كرده است.**

**2 - پذيرفتن علوم و دانشهاى آن عصر مانند نظريه هيئت‏بطلميوسى و طب جالينوسى از قبيل طبقه طبقه بودن آسمان (ملك/3 و نوح/15) وجود آسمانهاى هفت‏گانه (بقره/29، مؤمنون/86، فصلت/92 و نوح/15) تقسيمات هفت گانه زمين (طلاق/65، اسراء/44) حركت‏خورشيد و ايستايى زمين (بقره/258) غروب خورشيد در چاه (كهف/86) امكان افتادن آسمان بر روى زمين (حج/ 65) آفرينش زمين و آسمان در شش روز (اعراف/54، يونس/3) اعتقاد به اينكه انسان از منى ساخته مى‏شود كه از پشت كمر و سينه بيرون مى‏آيد (طارق/6) يا تاكيد بر امورى كه دانش امروز آنها را به شكل گذشته مورد ترديد قرار داده است.**

**مرحوم طبرسى در تفسير مجمع البيان (8) در ذيل اين آيه شريفه: «الله الذى خلق سبع سموات و من الارض مثلهن‏» (طلاق/12) خدا همان كسى است كه هفت آسمان و همانند آن هفت زمين را آفريد، در باره تعداد زمين مى‏نويسد:**

**سخن از هفت آسمان و هفت زمين به چه معنا است؟ ابن عباس و بعضى مفسرين هفت زمين را به هفت قسمت مجاور يكديگر تفسير كرده‏اند. بعضى گمان مى‏كنند هفت طبقه روى يكديگر قرار دارند، مانند طبقه خاك سطح ظاهر زمين و طبقه نمناك و شن و امثال آن.**

**علامه شعرانى در تعليقه‏اش بر مجمع مى‏نويسد: قول ابن عباس به حق و حقيقت نزديك‏تر است. زيرا خداوند متعال به آنچه در آن عصر مى‏شناخته‏اند و جزو علوم آن زمان بوده استدلال كرده است. در عصر رسالت معروف در نظر مردم اين بوده كه سموات بر هفت مورد مى‏باشد و زمين بر هفت اقليم است و اين اقليم‏ها طبقاتى نيستند كه هر طبقه بر روى طبقه‏اى ديگر باشد. بلكه تقسيم خود زمين بر هفت قسمت‏بوده است. (9)**

**در اين صورت قرآن كريم به آنچه آنان باور داشته و قبول كرده‏اند استدلال مى‏كند و در ابعاد هدايتى از اين ديدگاه علمى سود مى‏جويد. پيش بينى‏هاى هواشناسى و جنين شناسى و وضعيت كودك (لقمان/34) يا پذيرفتن نظريه فيكيسم در خلقت انسان از جمله امورى است كه قرآن بر آن تاكيد دارد اما دانش امروز آن را به شكل گذشته مورد ترديد قرار داده است.**

**3 - برخورد خاص نسبت‏به زن و تاييد نوعى مرد سالارى (نساء/34) تنقيص زن (نجم/24) ويژگيهايى از زن كه مديريت و توانايى مسؤوليت‏سنگين او را مورد سؤال قرار مى‏دهد، مانند اهتمام فوق العاده زنان به آرايش و وابستگى به زر و زيور (زخرف/18) محروم شدن زن از برخى حقوق مانند ارث، (نساء/11) شهادت (بقره/282) ديه نامساوى (بقره/17) تنبيه بدنى زن (نساء/34) و تصديق حكم تعدد زوجات كه در شرايط فعلى انجام آن دشوار و با عدالت‏خانوادگى ناسازگار مى‏آيد (نساء/3) و اختيار دادن طلاق به مرد.**

**4 - پذيرفتن عادات و رسوم موجود در عصر بعثت مانند: برده دارى (نحل/75) پذيرفتن احكامى از آن مانند عتق رقبه (توبه/60) از ديگر مسايلى است كه منعكس كننده خصوصيت قومى و اقليمى است.**

**10. قسم و نفرين در قرآن**

**اعراب براى تاييد و تثبيت نظريه و عقيده يا گزارش و خبرى از قسم استفاده مى‏كردند. وقتى زورشان نمى‏رسيد نفرين مى‏كردند، با تندى و پرخاش مخاطب خود را دعوت به سكوت مى‏كردند. اتفاقا مى‏بينيم اين حركت و روش در قرآن انجام گرفته و قرآن در 24 سوره در آغاز از قسم استفاده مى‏كند. اين قسم‏ها اغراض گوناگونى داشته، اما مهمترين نكته آنها در باب سوگندها تاكيد و تثبيت مطلب است، اغراض ديگر قرآن عبارتند از:**

**الف - رفع اتهام (حاقه/41-38)**

**ب - آماده كردن مخاطب براى شنيدن سخنى مهم (شمس/10-1)**

**ج - بيرون آوردن مخاطب از ترديد (مرسلات/7-1)**

**د - بسيار مهم جلوه دادن مورد قسم. (طور/8-1، دخان/3-1)**

**اين شيوه در سوره‏هاى مكى قرآن بيشتر جلب توجه مى‏كند و فضاى اجتماعى و برخوردهاى احتجاج طلبانه آن بيشتر است. در چنين فضايى مساله نفرين كردن مطرح مى‏شود، مانند:**

**«قتل الانسان ما اكفره‏» (عبس/17) «تبت‏يدا ابى لهب‏» (لهب/1) «قتل الخراصون‏» (ذاريات/10) «قتل اصحاب الاخدود» (بروج/4) يا با تعبيرهايى چون كلا با عتاب و تندى مخاطبان خود را دعوت به سكوت مى‏كند:**

**«كلا سنكتب ما يقول‏» (مريم/79) «كلا انها كلمة هو قائلها» (مؤمنون/100) «كلا لينبذن فى الحطمة‏» (همزه/4) و مواردى از اين قبيل كه شيوه سخن مردم آن عصر است، فراوان در قرآن به چشم مى‏خورد.**

**واقعيتهاى انكار ناپذير**

**تحليلى معرفت‏شناسانه از قرآن ما را به واقعيتهاى انكار ناپذير رهنمون مى‏سازد. ويژگيهايى از قرآن را مى‏شناساند كه از نظر هيچ مسلمان آگاه و دانشمند خبيرى پنهان نيست. كسى درباره آن ترديدى ندارد و همه اهل قرآن به آن واقف هستند، نكته مهم در اين واقعيتها، شكل استنتاج و چگونگى برداشت از آنهاست.**

**1. ارتباط تنگاتنگ كلام خدا با كلام بشر**

**بى گمان معانى و حقايق از سوى خدا نازل شده و الفاظ و معانى به طريق وحى رسيده، اما از حروف و كلماتى استفاده شده كه جنبه بشرى دارد. از قواعد ادب، فنون بلاغتى بهره برده شده كه ديگران استفاده كرده‏اند. همان واژه‏ها و چينش‏ها و ترتيب و تنظيم‏هايى كه بشر رعايت مى‏كند، در قرآن به كار رفته و رعايت‏شده است.**

**ظاهرا اين پديده ترديد ناپذير و براى القاى به مردم و تفهيم سخن گريز ناپذير است و هر پيامبرى ناچار است مقصود خود را در قالب كلماتى بريزد كه در ميان آن مردم رواج دارد. اگر بناست اين واژه‏ها وسيله انتقال معانى باشد، هيچ انسانى نمى‏تواند بدون الفاظ متداول مردم عصر خود مفاهيم و معانى را به ديگران منتقل كند. تنها فرقى كه مى‏تواند ميان سخن گفتن و به كار بردن قالبها در انتقال معانى وجود داشته باشد درجه سخن و بلندى و كوتاهى معانى آن است نه ماهيت و جوهره الفاظ. باز براى القاى پيام به مخاطبان چاره‏اى نيست جز آنكه معانى بلند در قالب الفاظى ريخته شود كه بشر با آنها مانوس است، و ذهن انسانها با آن مفاهيم رابطه برقرار مى‏كند. به همين دليل قرآن گاهى عين كلمات مخاطبان خود را نقل مى‏كند. آن را تاييد يا تصحيح مى‏كند و يا با سكوت از كنار آن رد مى‏شود يا كلا آن را رد مى‏كند.**

**قرآن در سوره مدثر انديشه و سخن وليدبن مغيره را نقل مى‏كند:**

**«انه فكر و قدر فقتل كيف قدر ثم قتل كيف قدر ثم نظر ثم عبس و بسر ثم ادبر و استكبر فقال ان هذا الا سحر يؤثر ان هذا الا قول البشر» (25-18)**

**وليد دشمن سرسخت پيامبر و شاعر و داستانسراى قريش است. كسى است كه عرب آن روز به سخن او نهايت توجه را دارد و به داورى او نسبت‏به قرآن اهميت مى‏دهد. قرآن سخن او را نقل مى‏كند، قالب كلمات، سجع و قافيه و نظم و آهنگ‏ها به گونه‏اى است كه بتواند فضاى فكرى و جهتگيرى او را نشان دهد:**

**او فكر كرد و چاره انديشيد!**

**پس مرگ بر او باد، چه چاره انديشيد؟**

**پس نظر افكند!**

**آنگاه چهره در هم كشيد و روى ترش كرد.**

**آنگاه پشت نمود و تكبر كرد.**

**آنگاه گفت: اين نيست مگر سحر مؤثر.**

**اين نيست مگر كلام بشر!**

**به زودى در افكنيمش به سقر (10)**

**گاهى از اين هم بالاتر گفتگو و جدال ميان مؤمنان و كافران، مستكبران و مستضعفان را نقل مى‏كند. در نقل قصه‏ها اين مساله نمايان‏تر است، زيرا براى ذكر حوادث ناچار است از سخنان، رفتار و خصوصيات تاريخى و اجتماعى آنان ياد كند و اين امر موجب آن مى‏شود كه از الفاظ متدوال مردم عصر استفاده كند وگرنه مفهوم نخواهد بود. به همين دليل قرآن در موارد بسيارى پرسشهاى آنان را نقل مى‏كند:**

**«يسئلونك عن الاهله‏» (بقره/ 189) «يسئلونك ماذا ينفقون‏» (بقره/ 215) «يسئلونك عن الشهر الحرام‏» (بقره/ 217) «يسئلونك عن الخمر و الميسر» (بقره/ 219) «يسئلونك عن اليتامى‏» (بقره/ 220) «يسئلونك عن الساعة‏» (اعراف/ 187) و دهها سؤال ديگر از طيبات، حيض، انفاق، روح، ذى القرنين، كوهها (جبال) انفال يا با الفاظ استفتاء (نساء/ 127، 176).**

**بى‏گمان اين پرسشها سخن مردم عصر است، طبعا طرح مسايل، گفتگوها، انعكاسى است از افكار، آرزوها، جدالها، خواسته‏هاى انسانى آنان. و به همين دليل قرآن بيانگر شرايط محيط و جغرافيا و فرهنگ آنهاست. و اين واقعيت غير قابل انكار مى‏باشد.**

**2. زبان قرآن**

**اگر از مساله بكارگيرى الفاظ بشرى در كتاب الهى بگذريم و ارتباط تنگاتنگ كلام خدا با الفاظ بشرى را از نظر دور نداريم نكته ديگر، مساله زبان است. اينكه قرآن به زبان عربى آمده و تورات به زبان عبرى و انجيل به زبان آرامى و بعدها به زبان يونانى و عبرى و لاتينى و زبانهاى ديگر تبديل شده ناشى از مخاطبان وحى بوده است. وگرنه براى خداوند عربيت و عبريت و زبان آرامى خصوصيتى ندارد. اين پيامبران بوده‏اند كه از بطن مردم خود بروز و ظهور كرده‏اند و با زبان طبيعى مردم مطالب دير فهم و عميق و غيبى را بيان كرده‏اند.**

**از سوى ديگر، درك واقعيتهاى تاريخى عصر نزول در اين هم خلاصه نمى‏شود. قرآن در هنگام و موقعيت جغرافيايى خاصى نازل شده كه از اين جهت ممتاز بوده است. اقوام و مذاهب گوناگونى وجود داشتند. مردم مكه و مدينه با زبانها و گويشهاى متفاوتى سخن مى‏گفته‏اند، از قبايل بدوى عرب گرفته تا يهوديان و نصارايى كه در اصل از مناطق ديگر به آن منطقه كوچ كرده و با فرهنگ و پيشينه تاريخى و عادات و رسومى زندگى مى‏كردند. با واژه‏هايى انس داشتند و تعبيرهاى مخصوصى را در زمينه مسايل دينى و غيبى و امور اعتقادى بكار مى‏گرفتند. بنابراين قرآن در خلاء نازل نشده و بدون توجه به شناخت واژه‏ها و كلمات و بدون رعايت تفهيم و تفاهم مطالب را ادا نكرده است. شهر مكه مركز تلاقى جهانگردان بازرگان و قبايل گوناگونى بوده است كه مردمش عقايد و فرهنگهاى گوناگون داشتند. به اين دليل است كه مى‏بينيم واژه‏هاى دخيل در قرآن فراوان به كار مى‏رود، چه از زبان فارسى و حبشى و رومى و سريانى يا گويشهاى محلى و منطقه‏اى حجاز (11) ،چون منزلگاه قرآن چنين اقتضايى دارد و در خطاب به چنين جماعتهايى سخن گفته است. مثلا مردم حبشه و يمن كه از خدا تعبير به رحمان مى‏كرده‏اند (12) و گروهى از آنان در شهر مكه بوده‏اند، قرآن عمدا در موارد بسيارى به جاى ديگر اسماء خداوند از كلمه رحمن استفاده مى‏كند. سوره مريم را ملاحظه كنيد بيشترين تكيه‏اش بر واژه رحمان است كه يازده بار تكرار مى‏كند و يا در جايى ديگر خداوند تاكيد مى‏كند:**

**«قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ايا ما تدعوا فله الاسماء الحسنى‏» (اسراء/ 110) رحمن و غيررحمن يكى است‏خدارابخوانيد يارحمان رابخوانيد،هركدام رابخوانيد،براى او نامهاى نيكوتر است.**

**به همين دليل جعفربن ابى طالب به هنگام هجرت به حبشه و ملاقات بانجاشى پادشاه آن ديار به علت مانوس بودن لفظ رحمن سوره مريم را مى‏خواند و با شنيدن اين آيات آنچنان منقلب مى‏شود كه در ميان جمعيت گريه مى‏كند و اعتراف مى‏نمايد سخنان قرآن از سوى خدا نازل شده است. (13) اين حركت قرآن صرفا براى برقرارى ارتباط و به كار گرفتن واژه‏هايى است كه براى طوائف گوناگون ساكن منطقه حجاز مانوس است. اين حقيقت را در قصه‏ها، مثلها، قسم‏هاى قرآن مشاهده مى‏كنيم و انس مردم را با كلمات و تركيب‏هاى قرآن لمس مى‏كنيم.**

**البته در اين باره باز سخن خواهيم داشت و مواردى ديگر را به عنوان شاهد ذكر مى‏كنيم.**

**3. اسباب نزول**

**يكى ديگر از واقعيتهاى انكار ناپذير اسباب نزول است. بى‏گمان جاودانگى قرآن به اين مفهوم نيست كه پيامهاى وحى هيچگونه رابطه‏اى باواقعيتهاى عصر خود ندارد و اين كتاب آسمانى مجرد از ذهن و انديشه جامعه مورد خطاب، مسايل را بيان كرده است. اگر گفته مى‏شود قرآن براى همه عصرها و نسلهاست، معنايش اين نيست كه بدون انعكاس علل و عوامل و بى‏توجه به نيازها و شرايط عصر رسالت، آمده و در اين كتاب هرگز آيه‏اى ناظر به حادثه‏اى و حكمى بيان نشده و بايد همه پيامهاى خداوند كلى باشد. خير، قرآن كريم در ميان 114 سوره و 6236 آيه‏اى كه دارد مسايل گوناگونى را بيان كرده و بخشى از آنها ناظر به مسايل خاص آن دوران و پرسشهايى بوده كه مردم عصر پيامبر با آن سر و كار داشته‏اند.**

**در اين زمينه گفته شده حدود 460 حادثه كوچك و بزرگ عامل و سبب نزول بوده (14) و البته مسايل كلى با جنبه‏هاى هدايتى و تربيتى براى تمام جوامع بشرى هم دارد.**

**وانگهى در همين دسته از آيات باز خصوصياتى را نشان مى‏دهد كه آموزنده مى‏باشد. مثلا قرآن حالات شخص پيامبر را در برخورد با وحى بيان مى‏كند و يا دوران تعليم و تمرين و آمادگى روحى حضرت را توصيف مى‏نمايد (سوره‏هاى علق، مدثر، مزمل، انشراح و آيات پراكنده ديگر چون سوره قيامت و ...) و گاه عوامل نزول آيات مسايلى است كه برخورد با كفار و مشركين و منافقين، مؤمنين، پيروزيها و شكستها، مشكلات و سختيهايى براى پيامبر و مسلمانان پديد آورده است. (سوره‏هاى كافرون، قريش، تكاثر، همزه، منافقون، مؤمنون، فتح و دهها سوره مدنى) گاه صرفا احتجاج با يهود و نصاراى عصر حضرتش و لجاجت‏هاى آنان را بيان مى‏كند. (سوره‏هاى بقره، آل عمران، مائده، مريم، قصص، احزاب و برخى آيات به طور پراكنده) گاه مسايل خاصى درباره شخص پيامبر در برخورد با جامعه و شيوه رفتار با وى است. (سوره‏هاى حجرات، احزاب، محمد، عبس) اين نكته را در ذكر مسايل زنان، جهاد و مقاومت، ياس و آرزوها و هجرت، جنگها، نصرت و پيروزى، يا دستورات و احكامى كه مؤمنين پرسش مى‏كنند و پيامبر درباره آنها توضيح مى‏دهد مى‏توان مشاهده كرد. بنابراين درست است كه تمام اين موارد نمود و رنگ خصوصيت زمانى و فرهنگى دارد، اما همچنانكه اصولين گفته‏اند (15) خصوصيت واقعه موجب محدوديت‏حكم نمى‏گردد و موضوع خاص، حكم را خاص نمى‏كند.**

**سبب و شان نزول به عنوان يك واقعيت اجتناب ناپذير، وجود دارد و چهره‏اى خاص از حادثه در اسباب نزول نمايان است. به همين دليل يكى از واقعيتهاى انكار ناپذير در آيات قرآن كريم همين اسباب نزول است.**

**اما در همين جا بايد تاكيد كنيم بخش مهم‏تر و كلى آيات قرآن را مسايلى تشكيل مى‏دهد كه جنبه عام و كلى دارد و در زمينه بيان مسايل اعتقادى، احكام عملى، انديشه و روش و سير و سلوك، اخلاق فردى و اجتماعى است. نزديك يك سوم آيات قرآن مربوط به معاد و قيامت، حالات انسان در برخورد با عالم آخرت و مسايل مربوط به آن است. اين دسته از آيات قهرا نمى‏تواند مختص زمان يا مكان خاصى باشد. همچنين قصص قرآن، كه بيشتر داستان پيامبران پيشين، پيامبران سلسله ابراهيمى مى‏باشد و جنبه درس آموزى و هدايت آورى جامعه انسانى دارد كم نيستند در برخى از اين موارد اگر چه سبب يا شان نزول خاصى هم داشته يا جنبه‏هايى از حيات اجتماعى را بازگو مى‏كند، اما جهتگيرى آن عام و كلى است.**

**4. شرايط تاريخى عصر نزول**

**يكى ديگر از واقعيتهاى پذيرفته شده در باره قرآن، قرار گرفتن اين كتاب در موقعيت و شرايط خاص تاريخى و جغرافيايى است. بى‏گمان قرآن در مرحله نخست‏خطاب به مردم و جامعه آن عصر نازل شده و آنان را مورد توجه قرار داده است و اين مساله جلوه‏اى ديگر به تعاليم و دستورات الهى داده است.**

**براى درك فرهنگ عصر نزول قرآن، آگاهى از شرايط تاريخى، جغرافيايى، اقتصادى و سياسى منطقه حجاز ضرورى است. چون موجب مى‏شود كه مخاطبان اوليه قرآن شناخته شوند و روشن مى‏گردد كه قرآن چگونه با مخاطبان خود رابطه برقرار كرده و در مرحله نخست‏با چه كسانى سخن گفته است. به هميل دليل به موقعيت‏سياسى، اقتصادى، اجتماعى و جغرافيايى حجاز اشاره خواهيم كرد.**

**الف - موقعيت‏سياسى**

**سرزمين حجاز در عصر نزول، حكومت قبيله‏اى داشت. حكومت در دست اقوامى بود كه از چند گروه و نژاد تشكيل مى‏شد و در راس آنان شيخ قبيله اداره محيط خود را با كدخدا منشى به عهده مى‏گرفت و مسايل مورد اختلاف را حل و فصل مى‏كرد. ويژگى مهم حكومت قبيله‏اى حكميت‏بود، يعنى اينكه اداره محيط قبيله نه در تمام امور و مسايل مورد نياز يك حكومت كامل نبود، زيرا در محيط قبيله هر كس مستقل و آقاى خود بود. فقط در آنجا كه اختلاف و درگيرى پيش مى‏آمد، رئيس قبيله پا به ميان مى‏گذاشت و حكميت مى‏كرد و يا ميان دو قبيله، رؤساى قبيله رفع اختلاف مى‏كردند.**

**به همين دليل، در سرزمين حجاز هيچگونه نظام اجتماعى نوين و حكومت‏سياسى استوارى نبود. پس از اسلام بود كه نظام سياسى خاصى پديد آمد و قبايل رفته رفته در هم ادغام و منحل شدند و زندگى خانوادگى در نظام حكومت‏خليفه، حاكم عام سامان گرفت و به حكومت طايفه‏اى خاتمه داد، گرچه نوعى خود مختارى و حاكميت درون محلى و اجتماعى وجود داشت و دارد.**

**ب - شرايط فرهنگى**

**از نظر فرهنگى در عصر نزول، عالى‏ترين تجلى و نمونه فرهنگ عرب عصر جاهليت، ادبيات و در راس آنها شعر بود. شعر در ميان اعراب منطقه حجاز، جانشين، علم، حكمت، فلسفه و تاريخ بود. اگر در ميان اعراب كسى بود كه حرف و فكر حسابى به ذهنش مى‏رسيد آن را در قالب شعر بيان مى‏كرد. شعر عالى‏ترين مظهر و تجلى فرهنگ منطقه حجاز محسوب مى‏شد. عرب گاه از يت‏شعرى به وجد و نشاط مى‏آمد و از بيت ديگرى خشمگين مى‏شد. سرودن شعر و حفظ اشعار دو ملاك شخصيت افراد محسوب مى‏شد. به همين دليل عرب از حافظه‏اى فوق العاده برخوردار بود. گاه عربى پيدا مى‏شد كه با شنيدن قصيده‏اى شصت‏بيتى با يك بار يا دو بار شنيدن آن را حفظ مى‏كرد. از همين رو سخن گفتن آنها در عالى‏ترين درجه و در قالب زيباترين و لطيف‏ترين كلمات صورت مى‏گرفت. شعرا همواره به دنبال مكانى بودند كه اشعار خود را عرضه كنند و ارزش خود را نشان دهند. بهترين نمونه‏هاى شعر را به ديوار كعبه آويزان مى‏كردند و معلقات سبع بهترين اشعارى بود كه به كعبه آويزان شده بود. (16)**

**همچنين عرب به انساب خود توجه فراوان داشت و بهترين افتخار يادآورى اجداد و شمارش نسب بود.**

**ج - موقعيت اقتصادى**

**از نظر اقتصادى، عمده زندگى اعراب، با دامدارى و زراعت اداره مى‏شد. داد و ستد و مبادله كالا نيز بخشى ديگر از فعاليت اقتصادى مردم حجاز بود. در منطقه مكه مساله تجارت خارجى از جايگاه ويژه‏اى برخوردار بود. زيرا منطقه خشك و بى‏آب علف و مركز پررفت و آمدى چون مكه اقتضايى جز اين نداشت كه زندگى خود را با مبادله كالا تامين كنند. در طول سال مناطقى براى عرضه كالا تعيين شده بود كه تجار كالاى خود را به عنوان نمايشگاه به فروش برسانند. عدن و صنعا و رابيه (حضرموت) و عكاظ (در نزديكى طائف) مراكز عرضه كالا بودند كه در زمانهاى معين مركز عرضه و خريد و فروش مى‏شدند. بازرگانانى كه در اين مناطق رفت و آمد داشتند پس از گذشتن از اين مناطق در موسم حج‏به مكه مى‏آمدند و ضمن زيارت كعبه و انجام مراسم حج، كالاهاى خود را مبادله مى‏كردند و آخرين خبرها و تحولات اطراف را به يكديگر منتقل مى‏كردند (17) .در همين موقعيت‏بود كه آثار ادبى، و اشعار خود را براى يكديگر مى‏خواندند. بنابراين منطقه مكه علاوه بر مركز تجارت و ثقل مبادله كالا، پايگاه فرهنگى نيز بود. زبان ادبى از تكامل خاصى برخوردار بود. زبانها در اين مركز پررفت و آمد و حضور اديبان و سخنوران و شاعران توانمند و معروف تصحيح مى‏شد و تكامل مى‏يافت و از همين منطقه به مناطق ديگر منتقل مى‏شد. قصه‏ها و داستانهاى اقوام انبيا و افسانه‏هاى ملتهاى ديگر در فرصتهاى تجارى و اعمال مذهبى رد و بدل مى‏شد.**

**اين جا بود كه زبان قريش در ميان قبايل ديگر از زيبايى و ملاحت و دقت و فراگيرى بهترى نسبت‏به زبانهاى ديگر عرب برخوردار بود. (18)**

**د - شرايط اجتماعى**

**در ميان اعراب عادات و رفتار بسيار شاخصى وجود داشت. اين عادات اجتماعى به گونه‏اى بود كه آنان را از ديگران متمايز مى‏ساخت. و زمينه تحول را فراهم مى‏آورد. برخى از اين عادت‏ها را مى‏توان جزو خصلتهاى نيك آنان شمرد و برخى را از خصلت‏هاى زشت آنان. به عنوان نمونه، در ميان اعراب مهماندارى واحترام به تازه وارد، در حد اعلا مورد توجه بوده است. سيادت و بزرگى و آقايى افراد به سفره پهن و درب باز و روى گشاده بوده است. اين عادت آنچنان بود كه اگر غريبى به خانه آنها وارد مى‏شد هرگز دچار مشكل نمى‏شد و از هر جهت در امنيت و رفاه بسر مى‏برد. در روز و شب علائمى نصب مى‏شد تا تازه واردها بتوانند محل مورد نظر را بشناسند. در شهر مكه در قبيله قريش منصب خاصى تعيين شده بود تا مسؤول پذيرايى مسافران و حجاج مكه باشد و در ايام حج و غير حج‏بتواند با نظمى خاص از مسافران كه تعداد آن در فصولى از سال زياد مى‏شد، پذيرايى كند.**

**از صفات نيك اعراب اهتمام به رايزنى بود. اعراب، محلى را براى رايزنى و نظرخواهى تعيين كرده بودند و در مشكلات و مسايلى كه نياز به شور و مشورت بود در اين محل گرد مى‏آمدند و در باره اختلافات، كشمكش‏هاى قبيله‏اى و خانوادگى به مشورت مى‏پرداختند و نام آن محل را دارالندوه گذاشته بودند.**

**از ديگر خصوصيات مثبت اين مردم، روحيه سلحشورى و غيرت بود. اين روحيه گرچه در مواقعى سر از تعصب و حمايتهاى جاهلانه در مى‏آورد، اما در مواقعى جايگاه بس حماسى و فرزانگى داشت و سر از ظلم ستيزى و حمايت از مظلومان و تحمل نكردن ستم ديگران و استقلال خواهى در مى‏آورد.**

**از جمله ويژگيهاى خوب آنان اين بود كه هرگاه كسى از آنان امان مى‏خواست، گرچه دشمن او بود و يا حمايت او برايش خطراتى به بار مى‏آورد، امان مى‏دادند و از شخص در برابر خطرات احتمالى حمايت مى‏كردند. چنانكه پيامبر پس از فوت ابوطالب و دوران بى‏كسى در سال دهم هجرى به طائف تشريف بردند و نتوانستند در آنجا كسى را مسلمان كنند به مكه بازگشتند، اما در برگشت‏به مكه دچار مشكل شدند و بدون حمايت كسى امكان ورود نبود تا مطعم‏بن عدى حضرت را امان داد و در سايه امان او حضرت توانست‏به راحتى به مكه برگردد. (19)**

**اما در برابر اين عادات نيكو، عصر جاهليت مالامال از رويه‏هاى زشت وناپسند بود كه به تعبير قرآن آنها را در پرتگاه سقوط قرار داده بود (آل عمران/ 103) و شكافى عميق ميان آنها و ارزشهاى انسانى پديد آورده بود. (20)**

**اعراب مردمى خودخواه، مغرور، تفاخر طلب بودند. حتى به كارهاى زشت و خشونت آميز خود افتخار مى‏كردند. از زشت‏ترين عادت‏هاى آنان تعصب قومى و قبيله‏اى بود كه با اندك سخن و بگومگو جنگ و نزاعى سخت و وحشتناك راه مى‏انداختند و خونها مى‏ريختند. زندگى آنان تمام جنگ و غارت و قبيله كشى بود. در هر سال چندين بار اين عمل تكرار مى‏شد و دار و ندار يكديگر را به يغما مى‏بردند و هرگز روى آرامش و آسايش نمى‏ديدند.**

**اعراب مردمى بس نادان، بدور از تمدن و دستخوش اوهام و خيالات بودند و به پندارهاى خرافى سخت اعتقاد داشتند. از جمله اين خرافات شوم و نفرت انگيز، تنفر از دختر بود. اعراب با زنده بگور كردن نوزادان دختر و تحقير و توهين و بى حرمتى به زنان اين عادت زشت را در نهايت قساوت و سنگدلى پاس مى‏داشتند.**

**از ديگر عادات زشت و شوم آن عصر، رواج گسترده فحشا، زنا و قمار (انصاب، ازلام) شرابخوارى گسترده و افراطى بود.**

**ه - موقعيت جغرافيايى**

**جزيرة العرب كه در حقيقت‏شبه جزيره‏اى بيش نيست از غرب به درياى سرخ و از شرق به خليج فارس و درياى عمان، از جنوب به اقيانوس هند محدود است. بيش از نيمى از عربستان را صحراى خشك فرا گرفته است. در منتهاى شمالى از حدود فلسطين تا جنوب غربى عراق بادية الشام است. در نواحى جنوبى اين بيابان واحدهايى نسبتا آباد وجود دارد. از جنوب كوير بزرگى به نام نفود بزرگ يا نفود شمالى آغاز مى‏شود. اين كوير در بخش جنوب شرقى به سمت پايين ادامه مى‏يابد و تا كويت و احساء كشيده مى‏شود. در بخش جنوبى اين رشته كوير، يعنى در جنوب مركزى عربستان كوير عظيم و مشهورى آغاز مى‏شود كه الربع الخالى خوانده مى‏شود. اين صحرا بخش بزرگى از جنوب عربستان را اشغال كرده و تنها كرانه‏هاى خليج و درياى عمان و اقيانوس و بخشى از خاك يمن از چنگ خشكى كوير در امان مانده است واژه حجاز به معناى مانع و بند است و در آغاز بر سلسله كوههايى كه در موازات درياى سرخ، كمى دورتر از ساحل قرار دارد اطلاق مى‏شد. دشتهاى ميان كوهها و دريا را تهامه و دشتهاى نجد اشغال كرده است. از شهرهاى بزرگ حجاز، يكى يثرب است كه بعدها مدينه خوانده شد و ديگرى مكه و بندر جده مى‏باشد كه طائف شهر ييلاقى آن است. پايينتر از حجاز ولايت كوچك عسير و پس از آن سرزمين يمن قرار دارد.**

**همانطور كه اشاره كرديم، صحراى خوفناك الربع الخالى مشرق يمن و غرب و جنوب را، درياى سرخ و اقيانوس هند فرا گرفته است.**

**بر سينه سوزان عربستان، مردمانى مى‏زيستند كه ميانشان امور مشترك فراوانى به چشم مى‏خورد. اين اشتراك گه گاه در ويژگى جسمانى و برخى سنت‏هاى باستانى جلوه مى‏كند و گاه در برخى از جنبه‏هاى زبانى و زبانشناختى.**

**بى‏گمان تشابه خصايص زبانى، مهمترين جنبه‏اى است كه مى‏تواند زمينه مشترك اين منطقه را معرفى كند. بر اساس همين تشابه است كه اقوام ساكن شبه جزيره و اقوامى كه از شبه جزيره به اطراف كوچ كرده‏اند همه سامى ناميده مى‏شوند. (21)**

**و - موقعيت استراتژيك**

**موقعيت جغرافيايى مهبط نزول قرآن نيز از جهاتى قابل توجه است. منطقه حجاز در ميان دو قدرت توانمند و متمدن روم و ايران قرار گرفته بود. مردم اين دو سامان از نظر علم و دانش و شيوه اداره كشور و توليد كالا و پيشرفت صنعت و شيوه معيشت و زندگى در اوج پيشرفت‏بودند و با مردم حجاز قابل مقايسه نبودند. وجود راههاى آباد و امن، سبزه و خرمى باغها و كشتزارها، گسترش فنون از ديگر تفاوتهاى اين دو همسايه با منطقه حجاز است. زيرا منطقه حجاز را عمدتا زمين‏هاى بى‏آب و علف و غير قابل سكونت تشكيل مى‏دهد. مردم آن از هر جهت عقب مانده و دور از امكانات بودند و زندگى سخت و دشوارى داشتند.**

**مناطق معمور و آباد آنجا بسيار كم، فقط گاهى در اثر بارندگى در قلب صحراها، آبى پيدا مى‏شود و قبايل عرب چهار پايان خود را سيراب مى‏كردند و با گودالهايى (غدير) آب را براى استفاده ذخيره مى‏كردند. اين وضعيت را اگر در كنار اين دو همسايه بگذاريد، روشن مى‏شود كه چه تفاوت عظيمى از نظر عمران و آبادانى و حيات طبيعى وجود دارد. همسايه شرقى حجاز يعنى قسمت‏بزرگى از ايران را فلاتى بزرگ با مناطقى آباد، پربركت، پر از نعمت تشكيل مى‏داد. دامنه‏هاى غربى سلسله جبال زاگرس، دامنه‏هاى سرسبز و خرم و قسمتهاى لرستان، كرمانشاه، همدان، كردستان و قسمتى از بين النهرين در كنار دجله و فرات همگى سرسبز و خرم و پر از درخت و نخلستان بود. دجله و فرات همگى سرسبز و خرم و پر از درخت و نخلستان بود.**

**در آن سوى كه همسايه شمالى حجاز را تشكيل مى‏داد، در اختيار قدرت روم بود، مناطق مصر حاشيه رود نيل، مناطق شامات و قسطنطنيه (تركيه فعلى) نيز سرسبز و پرآب و سبزه و درخت و داراى انواع ميوه‏هاى گوناگون بود. كشور مصر افزون بر آبادانى، مركز تمدن باستانى با آثار بزرگ به شمار مى‏رفت.**

**در چنين موقعيتى است كه حجاز در محاصره كشورهاى بزرگ و داراى تمدن و آبادانى با هواى خوب و مطبوع قرار دارد، اما در عوض اين منطقه از نظر طبيعى محروم از همه اين نعمتهاست. از نظر تحصيل علم و دانش و آگاهى از فنون بى‏بهره است.**

**به همين دليل است كه مساله آب، سبزه، هواى مطبوع و لطيف براى عرب بدوى در حكم كيميا و از آرزوهاى دست نيافتنى مى‏باشد و اين خواسته‏ها همواره در اشعار و مثلها و استعاره و تشبيه كلامش منعكس است. اگر قرآن به مساله آب، سبزه اهتمام مى‏ورزد، خواسته‏هاى آنان را منعكس مى‏كند.**

**بنابراين، وقتى منطقه حجاز از جنبه‏هاى مختلف سياسى، فرهنگى، اقتصادى و جغرافيايى مورد بررسى قرار گيرد، روشن مى‏شود كه اين منطقه از بيشتر جهات، منطقه‏اى ويژه است. فاقد حكومت مركزى است، دور از تمدن و دانش است، عقب مانده از قافله بشرى و حركت اجتماعى است، داراى معيشتى سخت و ناگوار با مردمى خشن و متعصب، با عادات و رفتار استثنايى است. بدون شك اين وضعيت آب و هوا، طبيعت‏خشك و لم يزرع، دورى از تمدن و فرهنگ، بى‏محصولى و خالى از زراعت و كسب سالم و مطمئن، انسانهايى سراپا خرافاتى، بت پرست، خونريز با رفتارهاى ناهنجار به وجود مى‏آورد.**

**در چنين شرايطى است كه اسلام ظهور مى‏كند، قرآن نازل مى‏شود، و تحولى عميق و گسترده از نظر اعتقادى، فرهنگى و سياسى به وجود مى‏آورد و مردمى غير متمدن بى‏سواد و داراى روحيه خشن، خونريز و بى‏عاطفه را به مردمى داراى علم و فرهنگ و استوار تبديل و پايه‏هاى تمدنى رفيع و گسترده را بنا مى‏كند و آنچنان نفوذ مى‏كند كه همسايه‏هاى شمالى و شرقى خود را تحت تاثير قرار داده، آنان را به سوى اسلام جذب مى‏كند.**

**بدون شك آموزه‏هاى قرآن در اين تحول نقش اساسى ايفا كرده است. قرآن با توجه به واقعيتها و مسايل حاكم بر آن محيط، تعاليم خود را پى‏ريزى كرده و اندك اندك با عقايد فاسد به مبارزه برخواسته و بت پرستى، خرافه پرستى، چندگانه پرستى و اخلاق زشت آنان را مورد هجوم قرار داده است. قرآن با استفاده از جاذبه‏هاى ادبى و بلاغى، بازگويى قصه هاى پيشينيان، توصيف زيباييهاى طبيعت و پيوند آن به آفريدگار هستى، فطرت آنان را بيدار و آنان را به تامل و تفكر وادار مى‏كند. به طورى كه هدايت مى‏يابند و زنجيرهاى اسارت و بندگى را پاره مى‏كنند.**

**نتيجه‏گيرى**

**آنچه گفته شد موقعيت تاريخى و جغرافيايى جزيرة العرب و مردم آن سامان را به عنوان مهبط وحى ترسيم كرد، بدان جهت‏بود كه روشن شود اگر قرآن مى‏خواست كتاب جاويدانى براى همه نسلها و عصرها بماند و بتواند آموزه‏هايش هميشگى باشد، به طور طبيعى مى‏بايست در مرحله نخست واقعيتها و خواستهاى طبيعى مردم خود را رعايت كند و آنچنان سخن بگويد و با آنها در امر تبليغ برخورد كند كه بتواند تاثير لازم را بگذارد. نهضتى ايجاد كند كه شعله‏هايش قرنها و قرنها فروزان بماند.**

**اگر قرآن در منطقه ايران يا روم ظهور مى‏كرد و آنچنان تحولى را پديد مى‏آورد، جاى تعجب نبود كه در جزيرة العرب در نهايت جاهليت جهلاء و بربريت‏بربرها پديد آورد و تدريجا عقب ماندگى و جهل آنان را جبران كرد و از آنان انسانهايى با فرهنگ و متمدن، بصير و آگاه ساخت.**

**5. انسجام و پيوستگى**

**سخن از واقعيتهاى انكار ناپذير در امر نزول قرآن بود. يكى ديگر از اين واقعيتها پيوستگى و هدفدارى و رعايت جوهره پيام در طول دعوت پيامبر است. همانطور كه مى‏دانيم قرآن در مدت بيست و سه سال نازل شد و پيامبر دورانهاى گوناگونى را پشت‏سر گذاشت. در شهر مكه دورانى كه با كفار قريش مواجه بود، حضرت بدون داشتن امكانات و برخوردارى از نيروى قوى و كار آمد تبليغ خود را با تحمل ضربات طاقت فرسا و جانكاه دنبال كرد. در اين مدت حضرتش از منظر نزول قرآن و مطالبى كه در آن فضا نازل شده با فراز و نشيبهاى فراوانى مواجه مى‏گردد. دورانى در تحنث و تنهايى بسر مى‏برد و كارش رفت و آمد به غار حرا و عبادت و راز و نياز بود. در اين مدت حضرت مامور به تبليغ نيست و دوران، دوران خودسازى است، اما آرام آرام مسؤوليت‏شروع مى‏شود و پيام خود را علنى مى‏كند و افرادى را اندك اندك دور خود جمع مى‏كند به موازات آن سختيها، مخالفتها هم شروع مى‏شود. كار بالا مى‏گيرد به محاصره شديد و مهاجرت گروهى به حبشه و جاهاى ديگر مى‏انجامد. از اين بالاتر محاصره، تحريم كامل و توطئه قتل پيش مى‏آيد.**

**مسلمانان نسبت‏به سالهاى نخست افزون مى‏شوند اما به اندازه‏اى نرسيده‏اند كه از اقليت درآمده باشند و توان مقابله با قبايل را پيدا كنند. چاره‏اى جز هجرت حضرت به مدينه باقى نمى‏ماند. زمينه‏ها فراهم مى‏شود.**

**در تمام اين مدت آيات قرآن به مناسبتهاى گوناگون در تخفيف دردها، تحمل مشكلات، يادآورى زحمات انبياى پيشين، محاجه با مشركين، تهديد آنان و اميد به آينده نازل مى‏گردد. در اين مدت آيات فراوانى درباره قصه‏هاى انبياى سابق، اقوام نابود شده، فرجام بت پرستى، حملات سهمگين به عادات زشت نازل مى‏شود، اما اين فراز و نشيبها هرگز از انسجام و پيوستگى آيات و دنبال كردن هدف اصلى نكاسته و يكپارچگى و وحدت كلى را تحت الشعاع مسايل خاص زمانى قرار نداده است. گرچه قالبها اندكى تغيير يافته، جملات كوتاه، سوره‏هاى كوچك، تركيب آهنگين كلمات تبديل به آيات بلند، سوره‏هاى طولانى، و جمله‏هاى بلند و تفصيل در استدلال و توضيح بيشتر قصص پيامبران شده است.**

**پايه‏هاى حركت‏بعدى دوران هجرت، يعنى دوران مدينه در آيات سوره‏هاى آخر مكى طرح ريزى شده است. در آخرين سوره‏هاى مكى به احكام، اخلاق و دستورات اجتماعى بيشتر اهتمام ورزيده شده، اما آرمان يكتا پرستى بناى اصلى شخصيت ايمانى مؤمنان معرفى شده است (انبياء/ 25، نحل/ 36، انعام/ 102).**

**در مدينه همين روند ادامه مى‏يابد. با اين تفاوت كه احكام و دستورات عملى بيشتر مطرح مى‏شود. مسايل اجتماعى و قوانين جزايى و نفى اثباتهاى عينى افزايش مى‏يابد و اصول دائمى و قوانين زمينه‏ساز تدوين دستورات جاودانى همواره مورد توجه قرار مى‏گيرد.**

**به همين دليل، اگر چه دوران رسالت و نزول قرآن پرفراز و نشيب است، اما روند دعوت و جوهره پيام يكى است. پيوستگى و انسجام در تمام مراحل محفوظ است، گرچه روشها عوض شده است، قالب الفاظ دگرگون گرديده است، شكل عكس‏العملها تلطيف شده و آنطور كه به مؤمنان برخورد شده است‏با مشركان برخورد نشده است، اما سير پيام و خط كلى دعوت همچنان رعايت‏شده است.**

**پاسخ به شبهه‏ها**

**اكنون پس از ذكر اين مقدمات و توضيحات درباره فرهنگ و تاريخ عصر بعثت‏به پاسخ اشكالات مى‏پردازيم در اين قسمت‏به اين نكته پاسخ داده خواهد شد كه چرا قرآن اينچنين به مسايل مخاطبان عصر خود توجه كرده و اهميت داده و جنبه‏هاى گوناگون مسايل اعتقادى و رسوم و عادات و پيچش زبان را در اداى مطالب رعايت كرده به طورى كه شبهه اقليمى بودن و محدود شدن در فضا و زمان خاصى را تداعى كند. آنچه قابل ملاحظه و در كل توجه آن ضرورى است، رعايت واقعيتهاى تاريخى و جغرافيايى و فرهنگى عصر نزول است، به همين دليل در تحليل و توصيف مسايل قرآن نبايد عوامل و ريشه‏هاى توجه و گرايش را ناديده گرفت.**

**اما پيش از بحث نظرى و مبنايى نكاتى چند در پاسخ به اين شبهات يادآورى آن بايسته مى‏نمايد:**

**1. جاذبه‏هاى كلى:**

**درست است كه قرآن در آن عصر نازل شده و به طور طبيعى مخاطبان خاصى داشته كه با مخاطبان اعصار ديگر متفاوت بوده‏اند و طبعا در توصيف و تبيين مطالب مى‏بايست‏شرايط روحى و نيازهاى آنها را مى‏بايست در نظر بگيرد، اما چنين نيست كه همه مطالب آن فقط مختص مردم آن زمان باشد و ديگران در آن مسايل نقطه مشترك نداشته باشند يا در توصيف بهشت و جهنم، وعده‏ها و وعيدها به گونه‏اى باشد كه تنها آنها را به وجد و نشاط آورد و براى ديگران تاثير ارشادى و هدايتى نداشته باشد.**

**اينكه قرآن در ترسيم بهشت و جهنم از جنات و انهار و حور و غلمان براى پاداش دادن و تشويق كردن به اعمال خوب استفاده مى‏كند يا در سزا دادن به افراد منحرف، از آتش سوزان و آب جوش و ميوه‏هاى ناگوار و تلخ چون زقوم و چرك و مانند آن ياد مى‏كند، به مردم آن عصر اختصاص ندارد.**

**بى‏گمان هر انسانى از سبزه و آب، باغ و بوستان، شادابى و زيبايى خوشحال مى‏شود و به آن كشش پيدا مى‏كند و از آتش و عذاب و شكنجه و مسايل ديگر گريزان است. شاهدش اين است كه در عصر رسالت مردمانى از مناطق ديگر مثل ايران، شامات به حجاز مى‏آمدند، همين آيات را مى‏شنيدند، براى آنان همان جاذبه و طراوتى را داشت كه براى يك فرد حجازى داشت، خصوصا در اين دسته از آيات بهشت‏با صفاتى از قبيل جاودانگى، زوال‏ناپذيرى، تنوع، شفاف و گوارايى توصيف شده است. مثلا خداوند مى‏فرمايد:**

**«مثل الجنة التى وعد المتقون تجرى من تحتها الانهار اكلها دائم و ظلها تلك عقبى الذين اتقوا» (رعد/ 35) وصف بهشتى كه به پارسايان وعده داده شده اين است كه از زير درختان آن نهرها روان است. ميوه‏ها و سايه‏اش پايدار است. اين فرجام كسانى است كه پروادارى كنند.**

**در اينجا مساله زوال ناپذيرى و پايدارى سايه‏ها و هميشگى بودن ميوه‏ها مطرح است و در سوره نحل، هر آنچه بخواهند، نويد داده شده است.**

**«جنات عدن يدخلونها تجرى من تحتها الانهار لهم فيها ما يشاءون‏» بهشتهاى هميشه بهار براى پارسايان است كه در آن داخل شوند. رودها از زير درختان آنها روان است. در آنجا هر چه بخواهند براى آنان فراهم است.**

**بنابراين تعبيراتى چون خلود و جاودانگى، لهم مايشاءون، عدن (هميشه بهار بودن)، اكل دائم (خوردنيهاى هميشگى)، ظل دائم (سايه پايدار) اوصافى است كه به سراى جاويدان مربوط مى‏شود و از خصوصياتى است كه هر چه بگوييم در دنيا يافت نمى‏شود و قرآن چنين نويدى را براى بهشتيان مى‏دهد وچنين توصيفى نمى‏تواند مخصوص زمان و مكان معينى باشد.**

**2. ارتباط با شنونده و خواننده:**

**مساله ديگر در طرح مسايل هدايتى و تبليغ امور معنوى، ارتباط با شنونده و خواننده است. در مقدمه بحث اشاره كرديم و در آينده به مناسبت طرح نظريه زبان قوم خواهيم گفت كه يكى از مسايل مهم هر كتاب، برقرارى ارتباط با خواننده (مخاطب) است. به ويژه اگر اين كتاب جنبه ارشادى داشته باشد و دستورات عملى ارائه دهد. در اين صورت چنين كتابى مطالب آن نمى‏تواند تماما كلى و بدون در نظر گرفتن مخاطبان نزديك و هم عصر خود باشد و نوعى انس و رابطه برقرار نكند. اگر از واقعيتها و ملموسات و مسايل و مشكلات خاص آنها كه قهرا به شرايط زمانى و مكانى خاص و يا عده و گروهى اختصاص دارد، سخن نگويد، نمى‏تواند نقش تربيتى خود را ايفا كند و تاثير لازم را بگذارد. اگر قرآن به مسايل عصر خود مى‏پردازد، گاه در بيان عقايد به جنبه‏هايى از عقايد و ديدگاههاى عصر خود توجه مى‏كند يا احكامى را بيان مى‏كند كه مختص رفتارهاى دوران خود مى‏باشد، به اين دليل است كه به مشكلات و نيازهاى آنان نظر دارد، پاسخ پرسش مخاطبان است. اگر قرآن ظهار، لعان، زنا، دختر كشى، ظلم، جنگ و برادر كشى و دهها عنوان محرم را بيان مى‏كند، چون جامعه معاصر او به اين بيماريها مبتلا بوده است و لذا دستورات قرآن ملموس و مطابق با نيازها و درمان دردهاى آنان است. از سويى طرح مبارزه با مفاسد اخلاقى و انحرافات اجتماعى و ابتلا به بيماريهاى درونى مختص زمان عصر رسالت نيست و مبارزه با آن در هر عصرى براى انسان مطرح است.**

**از سوى ديگر، قرآن كه نمى‏تواند در خلا صحبت كند، كليات ابوالبقا ببافند. بالاخره در هر محيط و در هر زمانى نازل مى‏شد خواه ناخواه فرهنگ مكان و زمان نزول همان دوران را به خود مى‏گرفت. چون با مردم همان عصر سروكار داشت و در پى درمان بيماريهاى آنان نيز بود، در مرحله اول واقعيتهاى عصر نزول را مورد توجه قرار مى‏داد و حركات و رفتار و عادات و عقايد مردم عصر خود را مورد توجه قرار مى‏داد و راه درمان بيماريهاى آنان را بيان مى‏كرد.**

**مهم در تمام اين قضايا داشتن رسالت عام و پيامهاى كلى و جاودان براى همه عصرها و نسلهاست كه قرآن از چنين ويژگى برخوردار است و در دعوت خود به نكات و دستوراتى توجه دارد كه جنبه عمومى دارد و در هر شرايطى هدايت و خوشبختى و رهنمود به سعادت را در بر دارد. شاهد بر مطلب دستورات انسانساز و هدايت آور و سعادت آفرين براى افراد و جوامع بشرى است. قرآن كريم به برپايى قسط و دادگرى در ميان مردم فرمان مى‏دهد:**

**«لقد ارسلنا رسلنا بالبينات و انزلنا معهم الكتاب و الميزان ليقوم الناس بالقسط‏» (حديد/ 25) همانا پيامبران را با نشانه‏هاى آشكارا برانگيختيم و با آنان كتاب و ميزان فرستاديم تا مردمان به قسط و دادگرى برخيزند.**

**همچنين مى‏فرمايد: «يا ايها الذين آمنوا كونوا قوامين بالقسط‏» (نساء/ 135) اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد برپاى دارندگان سستى ناپذير قسط و دادگرى باشيد.**

**مى‏فرمايد: «ان الله يامر بالعدل و الاحسان‏» (نحل/ 90) خدا همه را به اجراى عدالت و احسان (نيكى كردن به يكديگر) فرمان مى‏دهد.**

**قرآن در طى دستوراتى به اصلاح اجتماعات بشرى رهنمود مى‏دهد و زنجير خرافات و عادات زشت و رسوم غلط را مى‏گسلد و عقايد باطل را از بين مى‏برد. (اعراف/ 157، انفال/ 26، نحل/ 36، آل عمران/ 79) قرآن انسانها را به سازندگى معنوى و تربيت نسل، نشر دانش و مبارزه با نادانى فرامى‏خواند:**

**«لقد من الله على المؤمنين اذ بعث فيهم رسولا من انفسهم يتلوا عليهم آياته و يزكيهم و يعلمهم الكتاب و الحكمة و ان كانوا من قبل لفى ضلال مبين‏» (آل عمران/ 164) خدا درآن هنگام به مؤمنان نعمت دادوبرآنان منت نهادكه درميان ايشان فرستاده‏اى ازخودشان برانگيخت تاآيات اورابرايشان فرو خواند و پيراسته‏شان سازد و به آنان كتاب و حكمت‏بياموزد، هر چند پيش از آن در گمراهى آشكار فرو بودند.**

**قرآن كريم در دعوت خود روح برادرى و دوستى را در جامعه‏ها مى‏دمد و در شعارهاى خود به آن تاكيد مى‏كند:**

**«انما المؤمنين اخوة فاصلحوا بين اخويكم و اتقوا الله لعلكم ترحمون‏» مؤمنان برادران يكديگرند، پس ميان برادران خود اصلاح كنيد و از خدا بترسيد، باشد كه مورد رحمت او قرار گيريد.**

**«و اعتصموا بحبل الله جميعا و لا تفرقوا و اذكروا نعمة الله عليكم اذكنتم اعداء فالف بين قلوبكم فاصبحتم بنعمته اخوانا» همگان به ريسمان خدا چنگ زنيد و پراكنده مشويد و اين نعمت‏خدا را به ياد داشته باشيد كه خود دشمنان يكديگر بوديد. او ميان دلهاى شما الفت ايجاد كرد و از خجستگى نعمت او برادران يكديگر شديد.**

**اگر قرآن در پيامهاى خود بر توجه به حال محرومان و مستمندان تاكيد مى‏كند و احسان به پدر و مادر، بستگان، مساكين و يتيمان (نساء/ 8، اسراء/ 26، بقره/ 83 و 215) ودفاع از ستم‏ديدگان ومستضعفان (نساء/ 75) راسرلوحه قرار مى‏دهد ودهها دستوراجتماعى واخلاقى و سياسى راارائه مى‏دهد، همه‏وهمه جنبه كلى وآرمانى دارد ومحدود به زمان ومكان معينى نيست وخوشبختى وسعادت همه را خواهان است واين دستورات جاودان وابدى وزوال ناپذير است.**

**اين نكته كه قرآن در پيامها به جنبه‏هاى عمومى و كلى توجه دارد و صبغه و لون عصر بعثت نمى‏تواند دايره رسالتش را محدود كند، از ديرباز مورد توجه بوده و در روايات رسيده از اهل بيت عليهم السلام به آن اشاره شده است. اميرمؤمنان در دفع اين شبهه كلامى دارد كه بسيار دلنشين و گوياست. حضرت در توصيف قرآن مى‏فرمايد:**

**«هو حبل الله المتين و عروته الوثقى و طريقته المثلى المودى الى الجنة و المنجى من النار، لا يخلق من الازمنة، و لا يغث على الالسنة، لانه لم يجعل لزمان دون زمان، بل جعل دليل البرهان و حجة على كل لسان‏» (22) قرآن ريسمان مستحكم خدا و چنگ آويز مطمئن و راه نمونه اوست. قرآن انسان را به سوى بهشت مى‏برد و از آتش نجات مى‏دهد. قرآن خلق شده از زمانها نيست، دستاويز زبانها هم نيست. چون خداوند او را براى زمان و عصر خاصى نازل نكرده و مقرر نفرموده است، بلكه دليل و برهان و حجت‏بر هر زمانى است.**

**گرچه در اين كلام به نكات بسيار مهمى اشاره شده از جمله اينكه قرآن به زبان عربى است، اما عربيت‏خصوصيت ندارد و نكته قابل توجه در بحث ما اين فراز از كلام حضرت مى‏باشد كه مى‏فرمايد: «لم يخلق من الازمنة‏». قرآن خلق شده از زمانهانيست. اين نكته در پاسخ به اين شبهه است كه مبادا گمان رود كه قرآن بمانند ديگر كتابها و نوشته‏ها برخاسته از دوران خاصى و يا به تعبيرى متاثر از زمان و مكان است، مختص مردمى معين است و روزى مطالب آن باطل و كهنه مى‏گردد، دستورات عملى آن براى جوامع و عصرهاى بعدى كارساز نخواهد بود، همانطور كه بسيارى از كتابها در طول ايام مندرس و مطالب آن به دست فراموشى سپرده مى‏شود. حضرت در تعبير ديگرى مى‏فرمايد:**

**قرآن حقيقتى است كه ظاهرى دارد و باطنى. ظاهر آن چيزى است كه ناظر به نزول و حوادث آن ايام است و باطنى دارد كه تاويل پذير [و مناسب هر زمانى است]و با گذشت ايام داراى مصاديق گوناگون است. يجرى كما يجرى الشمس و القمر (23) ،اگر خورشيد و ماه با طلوع و غروب خود كهنه مى‏گردد، قرآن هم با گذشت زمان افول پذير و نابود شدنى است. خورشيد معارف قرآن هر روز كه مى‏تابد اشعه تابناكش زوايايى از جهان تاريك را روشن مى‏كند. نور او نعمتى جديد مى‏دهد و فضايى را تابناك مى‏سازد.**

**بنابراين اگر قرآن به زبان قوم خود سخن گفته، خواسته‏ها و كشش‏هاى آنان را در نظر گرفته، به اين معنا نيست كه محصور به نيازهاى آنان باشد، در همان قالب بماند و معانى در قالب آن زمان محدود و منجمد شود و براى عصرها و نسلهاى ديگر قابل پندگيرى نباشد. قرآن در عين آنكه در مرحله نخست‏به نيازها و كششهاى عصر نزول توجه كرده و شرايط محيط و سطح و افق مخاطبان خود را در نظر گرفته، اما به گونه‏اى سخن گفته است كه تعاليم، معارف و دستورات عملى آن كلى و جاويدان باشد و شيوه بيان و تذكر آن همواره مايه خشوع دلها، آرامش قلبها و كشش ذهنها باشد. دليل ما بر اين ادعا اين است كه از ميان شش هزار و اندى آيه (6236) مقدارى از آنها به مسايلى مربوط است كه رنگ و جلوه خاص زمانى و مكانى دارد و آيات ديگر آنها چه در توصيف صفات الهى و چه در مسايل خلقت و يا در احكام و قوانين عملى و دستورات اخلاقى جنبه كلى و آرمانى و جاودانى دارد.**

**3. جاودانى بودن تعاليم اسلام:**

**نكته ديگر در تحليل مسايلى كه گفته شد، اين است كه انبياء همواره در روند تكاملى انسان و سير ترقى جوامع مؤثر بوده‏اند. همگام با پيچيدگى روابط و تحول جامعه انسانى، دستوراتى را مى‏آورده‏اند و پله پله مردم را به سوى تكامل و تعالى انديشه و عمل راهنمايى مى‏كرده‏اند. تنها تفاوتى كه ميان پيامبران بزرگ و پيامبر ختمى مرتبت وجود دارد، اين است كه پيامبران ديگر نياز به تجديد قوانين و مقررات مطابق با مقتضيات زمان داشته‏اند و لازم بوده كه در هر دوره‏اى پيامبرى بيايد و قوانين گذشته را نسخ كند و قوانين ديگرى بياورد. اما در مورد پيامبر اسلام افزون بر اينكه به مسايل و احكام زمان خود رسيدگى مى‏كرد و به نيازها و مشكلات عصر خود توجه مى‏نمود، نقشه كلى و جامع و تعيين راهها و پيش بينى آفتها و خطرات را براى آيندگان بازگو مى‏كرد. عنوانهاى عام و اصول كلى براى همه زمانها را بيان نموده است. به جاى آنكه نياز باشد در هر دوره و زمانى قوانينش نسخ شود و پيامبرى بيايد و قوانين ديگرى بياورد، گروهى همان عناوين عام و كلى را متناسب با زمان و شرايط و نيازها تطبيق مى‏كند. عمده‏ترين عامل اين تحول، رشد و آگاهى انسان و خردورزيهاى بس شگرف جوامع در حل مشكلات بوده است. به عنوان مثال در دوره‏هاى پيشين بشريت‏به واسطه عدم بلوغ و رشد انسانى، قادر نبود كه كتابهاى خود را به خوبى نگهدارى كند. انبيا معمولا گزارشهاى وحى خود را به صورت خبر و با نقل معنا به اصحاب و حواريون منتقل مى‏كردند و مطالب و پيامها به گونه‏اى نبود كه عين عبارات و كلمات بدقت دست‏به دست گردد و صيانت‏شود. زيرا رشد علمى و سير كتابت چنين اقتضايى نداشت. به همين دليل پيامهاى وحى در زمان انبياى گذشته بدون دقت در الفاظ، نقل به معنا گزارش شده است و احيانا با تصحيف و تحريف همراه بوده و كسى از معتقدان به اديان پيشين ادعا نكرده است كه مكتوبات دينى آنان دقيقا عين كلمات وحى مى‏باشد. اگر بتوان تشبيهى كرد گزارشهاى وحى در اديان الهى مانند حديث نبوى در اسلام است. اما در مورد دين اسلام، اين وحى در قالب الفاظ معين و كلمات حساب شده آمده و همانها ثبت و ضبط شده و در اختيار مسلمانان صدر اسلام قرار گرفته و از آنجا به بعد سينه به سينه و دست‏به دست در اختيار نسلها و جوامع گوناگون قرار گرفته است.**

**از سوى ديگر جوامع پيشين قادر نبودند كه يك نقشه كلى براى مسير خود دريافت كنند و با راهنمايى آن نقشه راه خويش را ادامه دهند. از اين رو لازم بود مرحله به مرحله و منزل به منزل راهنمايانى بيايند و انسانها را هدايت كنند و جزئيات معارف و احكام را بازگو كنند، ولى مقارن با دوره رسالت‏خاتم و از آن به بعد اين زمينه فراهم شد و اين توانايى اندك اندك به وجود آمد تا مردم ضمن آنكه با مسايل عصر خود برخورد كنند، اصول و قواعد عام هدايت و شريعت را دريافت كنند. (24)**

**بنابراين، يكى از وظايف پيامبر ختمى مرتبت افزون بر بيان قواعد عام و كلى و فراهم كردن رشد عقلانى و تجريد دستورات، و دستور به اجتهاد، مسايل عصر و منطقه خود را مطرح مى‏كند وضمن رسيدگى به آنها، امورى را كه ازموانع تكامل هستند، برطرف مى‏سازد. چنين چيزى اقتضاداشت كه به احكام‏ودستوراتى بپردازدوازمسايلى سخن بگويدوباادبياتى حرف بزند كه مناسب باعصرخودش باشد. طبعااين قسمت ازمسايل رنگ چهره‏زمان معين به خود مى‏گيرد.**

**4. عموميت داشتن برخى از روشهاى زبانى قرآن:**

**در مورد تشبيهات و تمثيلات، سوگندها و نفرين‏هاى قرآن گرچه بحث مفصلى به مناسبت طرح نظريه زبان قوم خواهيم داشت و در آنجا خواهيم گفت كه با زبان قوم سخن گفتن، اين لوازم و اقتضائات را خواهد داشت، اما به طور اشاره در پاسخ اين شبهه بايد اين نكته را يادآورى كنيم كه گرچه در جزيرة العرب اين مسايل زبان طبيعى مردم عرب بوده و در نظم و نثر خود استفاده برده است اما به اين معنا نيست كه در ادبيات زبانهاى ديگر تشبيه و استعاره، قسم و نفرين نداشته باشيم. فرهنگ اقوام و ملتها نيز سراپا مملو از اين شيوه‏ها سخن گفتن و انتقال مفاهيم است، مثلا سوگند، در تمام جوامع و فرهنگها به ويژه آن جوامعى كه نوعى پايبندى به قانون و گفته‏ها دارند، جايگاه ويژه‏اى دارد. هنوز كه هنوز است از اهميت قسم چيزى كاسته نشده است‏بلكه قسم خوردن در مواردى جنبه قانونى پيدا كرده است. فارغ التحصيلان رشته پزشكى از ديرباز براى سلامت و شرافت‏شغلى خود سوگند ياد مى‏كنند. مقامات سياسى و نظامى به هنگام تصدى شغل سوگند ياد مى‏كنند و از اين راه بر وفادارى خود به قانون تاكيد مى‏نمايند. در دادگاهها در جايى كه امكان اقامه شهود نباشد از قسم استفاده مى‏شود. مردم هنگام تاكيد بر امرى و اثبات قانيت‏خود از قسم استفاده مى‏كنند. بنابراين قسم به قوم و ملت و زمان و مكان معينى اختصاص ندارد. خداوند در سوره يوسف سه بار (آيات 73، 85 و 91) با لفظ جلاله سوگند خوردن فرزندان يعقوب را ياد مى‏كند:**

**«تالله لقد علمتم - قالوا تالله تفتؤا - قالوا تالله لقد آثرك الله‏».**

**اين مساله نشان مى‏دهد كه قسم در روزگاران گذشته مرسوم و متداول بوده و اختصاصى به مردم عرب نداشته و محدود به جزيرة العرب هم نبوده است.**

**نفرين نيز سابقه‏اى ديرين در ادبيات و زبان اقوام دارد. در زبان و فرهنگ هر ملتى نمونه‏هاى فراوانى از نفرينها و دعاهاى شر وجود دارد و مردم به هنگام ناراحتى و ابراز خشم خود از كلمات براى ابراز ناخشنودى خود استفاده مى‏كنند.**

**بدين جهت گرچه در زبان عرب اين نفرينها متدوال بوده و هست، اما به گونه‏اى نيست كه بگوييم تنها منحصر به فرهنگ عامه مردم عرب است و استفاده آن امرى نامانوس در زبانهاى ديگر است. به همين جهت قرآن قسم مى‏خورد، نفرين مى‏كند، ناخشنودى خود را با الفاظ و كلماتى كه در آن فضاى تاريخى و جغرافيايى متدوال است‏بيان مى‏كند.**

**5. عموميت‏باورها:**

**سحر و كهانت و حتى اعتقاد به جن، بى‏گمان در فرهنگ و زبان قوم عرب جايگاه خاصى و تاثير بسزايى در استعمال واژه‏ها و تبيين عقايد و نفى مبارزه با عقايدى از مردم عصر رسالت داشته است، اما نبايد از ياد ببريم كه اين مسايل مختص مردم آن سامان نيست و محدود به آن عصر نبوده است. دكتر جواد على نويسنده مشهور «المفصل فى تاريخ العرب‏» ضمن بحثى مبسوط درباره اين دسته از عقايد عرب در زمان جاهليت، مى‏گويد: ساير ملتها و اقوام سابق كم و بيش به جن اعتقاد و باور داشته‏اند (25) .تا آنجا كه شخصى مانند تئودور نولدكه مستشرق آلمانى (م 1930 م)ريشه اعتقاد به جن در جزيرة العرب را از كتاب مقدس مى‏داند، و در انجيل مسايلى در رابطه با جن و جن زدگى را به عنوان شاهد مثال ذكر مى‏كند. (26) بنابراين چنين نيست كه اعتقاد به جن اختصاصى به جزيرة العرب يا قرآن كريم داشته باشد. باور و فرهنگ ديوباورى و جن‏گرايى و پرى سالارى در كشورهاى داراى علم و كتاب نيز مطرح بوده است.**

**البته تفصيل بيشتر در دفاع از اين اعتقاد را در نقد بازتاب فرهنگ زمانه خواهيم آورد و خواهيم گفت ميان پذيرفتن اصل مساله و پيرايه‏هاى آن راه بسيار است.**

**ادامه دارد**

**پى‏نوشت‏ها:**

**1) لازم به يادآورى است كه بيشتر ترجمه‏هاى آيات، از ترجمه فارسى آقاى مهدى فولادوند، گاه با اندكى تصرف استفاده شده است.**

**2) صفار، ابتسام، التعابير القرآنية و البيئة العربية، ص 301.**

**3) الاطرقچى، واجدة، التشبيهات القرآنية و البيئة العربية، ص 78.**

**4) الاطرقچى، واجدة مجيد، التشبيهات القرآنية و البيئة العربيه، ص 78.**

**5) جواد على، المفصل فى تاريخ العرب، ج 6، ص 708.**

**6) سوره توبه/37.**

**7) سيوطى، جلال الدين، الاتقان، ج 2/67.**

**8) طبرسى، مجمع البيان، ج 9، ص 311.**

**9) حسن زاده آملى، حسن، دروس هيئت، ج 1، ص 253.**

**10) ترجمه اين قطعه از آيات از آواى قرآن ترجمه دو جزء آخر قرآن از محمود صلواتى برگرفته شده است.**

**11) درباره موضوع ياد شده ر.ك: سيوطى، المهذب فيما وقع فى القرآن من المعرب، سيوطى، المتوكلى و آرتور جفرى، واژه‏هاى دخيل در قرآن مجيد.**

**12) واحدى، اسباب النزول، ص 302 و حداد، يوسف، القرآن و الكتاب، ص 121.**

**13) مجلسى، بحارالانوار، ج 18، ص 413.**

**14) حنفى، حسن، الوحى و الواقع، سلسله مقالات كتاب الاسلام و الحداثه، ص 136.**

**15) در اين زمينه اغلب كتابهاى علوم قرآنى در مبحث اسباب نزول تاكيد كرده‏اند و ملاك را عموم لفظ دانسته‏اند ر.ك: زركشى، البرهان، ج 1، ص 126، سيوطى، الاتقان، ج 1، ص 110.**

**16) يعقوبى، تاريخ يعقوبى، ترجمه محمد ابراهيم آيتى، ج 1، ص 342.**

**17) همان.**

**18) الجندى، انور، الفصحى لغة القرآن، ص 24.**

**19) طبرى، محمدبن جرير، تاريخ الامم و الملوك، ج 2، ص 82. آيتى، تاريخ پيامبر اسلام، ص 172.**

**20) سخنان امير مؤمنان در نهج البلاغه در وصف جاهليت و محيط جزيرة العرب بسيار تنبه آفرين است. حضرت در خطبه‏اى مى‏فرمايد: شما اى گروه عرب در بدترين آيين و بدترين سرزمينها بسر مى‏برديد. در ميان سنگلاخها و مارهاى كر اقامت داشتيد، آبهاى لجن را مى‏آشاميديد، غذاهاى خشن را مى‏خورديد. خون يكديگر را مى‏ريختيد، از خويشاوندان دورى مى‏كرديد، بتان در ميان شما سراپا بود...(نهج البلاغه، خطبه 26).**

**21) آذرتاش، آذرنوش، تاريخ فرهنگ عربى، ص 18-17، دانشگاه پيام نور، 1374 ش.**

**22) مجلسى، محمد باقر، بحار الانوار، ج 89، ص 14.**

**23) همان.**

**24) مطهرى، مرتضى، ختم نبوت، مجموعه آثار، ج 3، ص 161-156.**

**25) جواد على، المفصل فى تاريخ العرب قبل الاسلام، ج 6، ص 708.**

**26) به عنوان نمونه ر.ك: انجيل متى/ 8: 34-28، و همان مدرك.**